

انفجار و ترور

هر نتیجه ای در ایران به پارآورد
در عراق نیز به بار می آورد

توده ای ها و مردم ایران با تولید سلاح اتمی در
ایران مسئله ندارند، با حاکمیت مسئله دارند!
بحث اینست: سلاح اتمی در اختیار کدام حاکمیت و
در خدمت کدام طبقه و کدام منافع؟

گفتگوی رادیویی سردبیر راه توده (ص ۲۷-۱۷)

پایان ظلم و ستم
شاه و موبد

آخرین
شاه

همراه آئین مردم
با هم رفتند (ص ۷)

چاپ خاطرات
غنی بلوریان

(ص ۳۱)

۲۸ مرداد

هر کسی از ظن
خود شد ضد آن

(ص ۳۳)

سلطنت

و
ولایت

دفتری که با انقلاب ۵۷
باید بسته می شد

(ص ۱۱)

کمونیست ها

و شورای

حکومتی عراق

(ص ۶)

بدرود با

صادق انصاری

(صفحات ۲۹ و ۲۸)

پدر فوتبال ایران

جهان را ترک گفت

۶ ماه پرحادثه و تنش
در برابر جنبش جمهوریخواهی

دریغرنج ترین شرایط جهانی، مردم ایران دگرگونی اساسی در حاکمیت جمهوری اسلامی را انتظار می کشند و بموجب همه شرایط و نشانه های موجود در صحنه سیاسی داخلی و همچنین صحنه سیاسی منطقه و جهان این دگرگونی اجتناب ناپذیر است. نه رکود ظاهری جنبش اصلاحات و نه چنگ و دندان که مخالفان اصلاحات نشان میدهند، هیچیک بیان کننده آن شرایط واقعی که ایران در آن قرار دارد نیستند. شاید سکوت و رکود ظاهری جنبش را بتوان شکل گیری و تعمیق مقاومت منفی مردم در برابر حاکمیت تعبیر کرد، اما تشدید جنایت در زندان ها و تدابیری که مافیای قدرت و ثروت برای حفظ موقعیت خود بر گزیده، قطعاً به معنای ثبات موقعیت آن نیست؛ و این به دهها دلیل قابل اثبات است که مهم ترین آنها، همانا سرسختی و خشونت است که از خود نشان می دهد و بیم هراسی که از برداشتن یک گام به عقب دارد. آنها از این بیم دارند که با نیم گام به عقب، روند خروج از حاکمیت و پایان سلطه بر آن آغاز شود، اما مانند همه موارد تاریخی، ارتجاع حاکم در هر کشوری قادر نیست بموقع درک کند، که در شرایط ناگزیر تاریخی اگر این نیم گام را بر ندارد نیز باید برود!

به این ترتیب، جنبش آزادیخواهی و جمهوری طلبی مردم ایران، تا اسفند ماه و فرا رسیدن موعد برگزاری انتخابات مجلس هفتم، در انتظار رویدادهای بزرگ است و مترصد بهره گیری از هر فرصت و موقعیت برای یک گام به جلو و پشت سر گذاشتن حاکمیت. بی شک انتخابات آینده مجلس شورای اسلامی از جمله فرصت های تاریخی است تا مردم ایران به حاکمیت و جهان نشان دهند چه چیز را می خواهند و چه کسانی را نمی خواهند؛ و در همین عرصه است که به موقعیت گرفتار آمده حاکمیت در منطقه به دیده یک فرصت می نگرند. این امر پنهانی نیست که غارتگران و سرکوبگران جا خوش کرده در حاکمیت، بویژه در سالهای گذشته چنان با مردم ایران رفتار کرده اند که یک نیروی اشغالگر با مردم یک کشور اشغال شده رفتار می کند؛ و از این نظر مرزهای میان قدرت اشغالگر و حاکمیت سرکوبگر روز به روز کمرنگ تر شده و می شود؛ اما این واقعیت، برای نیروهای سیاسی، ملی و میهن دوست به معنای پذیرش این روند نیست، بویژه اگر با خطر بی تفاوت مردم در برابر تجاوز نظامی به خاک ایران همراه شود. وظیفه تمامی این نیروها از همینجا آغاز می شود. یعنی از تبدیل تمامی فرصت ها داخلی، خارجی و منطقه ای برای به زیر کشیدن حاکمیت مخالف جمهور مردم و حاکمیت مردم؛ و آماده سازی مردم برای تصمیم در لحظه ضروری! (بقیه را در ص ۲ بخوانید)

شش ماه پر حادثه...

تحمیل عقب نشینی به توطئه گران و غارتگرانی که "منصوبین" اند، "شرکت در انتخابات"، و مقاومت آنها برای عقب ننشستن "تحریم انتخابات" را می تواند در پی داشته باشد. در این کارزار مهم که شش ماه آینده حوادث ایران را، تا انتخابات هفتمین دوره مجلس شورا رقم می زند، از هر اهرمی باید بهره گرفت و وسیع ترین نیرو را بسیج کرد. این تلاش جز از طریق افشاگری و رشد آگاهی مردم ممکن نیست و اگر کارزار و موضع گیری های انتخابات آینده مجلس نزدیک ترین وسیله برای این افشاگری و مقابله است، - که بنظر ما نیز هست- با تمام نیرو باید مردم را آماده **شرکت** و یا **عدم شرکت** در انتخابات کرد. این امر، بویژه در شهرها و شهرستان ها تاخیر ناپذیر است.

کار دشوار اما ناگزیر

به این ترتیب و تا انتخابات پیش روی مجلس هفتم و آماده شدن برای **تحریم** همه جانبه و ملی آن - در قالب وسیع ترین مقاومت منفی مردم- و یا **شرکت وسیع مردم** - در صورت فراهم شدن زمینه و امکان طرد دوباره و به عقب راندن مخالفان جمهوری و اصلاحات- دشوارترین کارزار برای مقابله با مخالفان اصلاحات همانا ارتباط با مردم است. جمهوری ستیزان و طرفداران نظام سلطنتی- که زیر چتر ولایت فقیه جمع شده اند- با علم و آگاهی بر همین امر ضروری، یعنی ضرورت ارتباط مردم با هم و رسیدن به یک وحدت عمل ملی-، در تمام شش سال گذشته علیه این نیاز ملی کوشیده اند مانع این شوند. آنها نه تنها روزنامه ها و نشریات را بعنوان پل های ارتباطی مردم با یکدیگر بستند و توقیف کردند، نه تنها امکان سخنرانی و ارتباط مستقیم سخنگویان جنبش با مردم را سلب کردند و حتی مذهبی ترین احزاب را از داشتن تریبون مطبوعاتی و هر نوع فعالیت در میان مردم محروم ساختند، بلکه دست به تحریف اخبار و سانسور سخنان صادق ترین اصلاح طلب ها در مجلس و دولت زدند. این مقابله ایست که با طرفداران اصلاحات در حاکمیت، در مجلس، در دولت و در برخی تشکیل های صنفی حکومتی صورت گرفته است، والا مقابله با اصلاح طلبان مذهبی خارج از حاکمیت، چه در کسوت مذهبی و غیر مذهبی و چه روحانی و غیرروحانی با زندان و شکنجه و اعتراف گیری ادامه یافته و ادامه دارد! تکلیف بر نیروهای دگراندیش و غیرمذهبی نیز آشکارتر از آنست که نیازی به بیان داشته باشد. یورش های نوبتی به دفتر تحکیم وحدت دانشجویی، جلوگیری از متینگ های حزبی از سوی جبهه مشارکت، بستن تمام روزه های رادیو تلویزیونی به روی اصلاح طلبان، جنابیتی که در حق نیروهای ملی - مذهبی مرتکب شده و کوششی که برای پیوند دادن سرنوشت آنها با سرنوشت رهبران حزب توده ایران می شود... همه و همه با همین هدف صورت گرفته است: قطع ارتباط مردم با هم و جلوگیری از گسترش آگاهی مردم!

با یقین بر همین واقعیت است که کارزار برای انتخابات آینده مجلس هفتم، چه بصورت تحریم ملی این

انتخابات و چه شرکت گسترده و ملی در آن، در درجه نخست به ارتباط با مردم و آگاه سازی آنها دارد. از دل همین آگاهی و ارتباط است که بسیج ملی برای هر دو احتمال ممکن خواهد شد.

پرسش ناگزیر

خسستین و طبیعی ترین پرسش برای تحقق این وظیفه، آنست که: **با توجه به تمام تمهیداتی که مافیای قدرت تدارک دیده راه حل برای این ارتباط چیست؟**

ما می گوییم: درس را باید از خود مردم و از ترفندهای دشمن و مخالفان گرفت و از روش خود آنها استفاده کرد. امروز تبلیغات شفاهی بیشترین کاربرد را در جامعه ایران دارد. این تبلیغات شفاهی با ارتباط مستقیم با مردم ممکن و عملی است. همان کاری که مخالفان اصلاحات به بهانه ایام مذهبی می کنند.

آیا این امکان، یعنی تجمع مردم و ارتباط مستقیم با آنها برای همه طرفداران اصلاحات فراهم است؟ همگان می دانند که چنین نیست، حتی برای برخی چهره های شاخص حکومتی! بنابر این، این قرعه بنام کسانی اصابت کرده است که می توانند مستقیم با مردم سخن بگویند. این سخن گفتن نیز نمی تواند در الفاظ و اشارات و موضوعات کلی باشد که درک آن جهت رسیدن به یک نتیجه عملی برای توده مردم دشوار است. وظیفه تاریخی شخصیت هائی نظیر محمد خاتمی، چهره های شاخص روحانی و غیر روحانی مجلس کنونی، نمایندگان صاحب نفوذ و اعتبار مردم در مجلس در این کارزا نه کتمان پذیر است و تعلل پذیر!

ما به سهم خود امیدواریم سلسله سفرهائی که رئیس جمهور در هفته های اخیر آغاز کرده و به میان مردم می رود، نه تنها گسترش یابد، بلکه با سخنان صریح و قابل درک و هضم برای توده مردم ادامه یابد، چنان که مردم نه با حدس و گمان، بلکه به روشنی بدانند در صورت فراهم آمدن کدام شرایط می توانند و باید یکپارچه در انتخابات مجلس شرکت کنند و اجازه ندهند مجلس، مانده شوراهای شهر تهران بدست مشتی ماجراجو و خشک اندیش وابسته به مافیای قدرت و ثروت بیفتد و یا در صورت فراهم نیامدن کدام شرایط باید به تحریم ملی انتخابات پیوسته و مجلس آینده را از اعتبار ساقط کنند.

با مجلس با ۱۰-۱۵ درصدی چه باید کرد؟

به این پرسش نیز، نمونه هائی تاریخ پاسخ داده است. یعنی اگر مجلسی با ۱۰ الی ۱۵ درصد رای مردم تشکیل شد، روش روبرو شدن با آن، همان روشی است که دکتر مصدق برای مقابله با دربار شاهنشاهی و دسته بندی های آن در مجلس هفدهم بکار برد: **رفتار دوم و انحلال مجلس فرمایشی!**

در این صورت نیز سرانجام انتخابات مجلس، به سرانجام جنبش مردم برای دفاع از آزادی و جمهوریخواهی پیوند خواهد خورد. مردم مجلس وحدت ملی می خواهند نه مجلس وحشت سراسری!

بدین ترتیب، سه احتمال در انتخابات مجلس هفتم؛ یعنی **تحریم**، **شرکت** و یا **انحلال**، هر کدام می تواند و باید کوشید بتواند در خدمت تقویت جمهوری و خاتمه بخشیدن به روند رو به تکامل تبدیل ولایت به سلطنت قرار گیرد.

اقتصاد موازی، مادر "دولت موازی" و "سازمان امنیت موازی"

نیروی کار و تولید

را باید با تمام قدرت وارد صحنه اصلاحات کرد

بنابراین تصور آن که فقط با مبارزه با این یا آن جنبه از حاکمیت دوگانه میتوان آن را از کار انداخت تصوری خطاست.

دولت موازی مبتنی بر اقتصاد موازیست. این اقتصاد موازی پدیده ای است منحصر بفرد که می توان آن را نوعی تیول داری سرمایه داری در ایران خواند. اگر در نظام اربابی، سلطان زمین هایی را به افراد مورد نظر واگذار میکرد تا آنان نیز متقابلاً مدافع حکومت او باشند، در سیستم تیولداری انتصابی در ایران، رهبر و تحت عنوان نهاد رهبری در جمهوری اسلامی يك تعداد کارخانه و نهادهای اقتصادی سود آور را بدون وجود هیچگونه معیار و حساب و کتابی در اختیار عده ای قرار داده است که آن را بنا بر منافع شخصی و خانوادگی خود اداره می کنند و در عوض آن مدافع رهبری هستند.

این سیستم غارتگری اموال ملی بدین شکل در هیچ کجای دنیا وجود ندارد. یعنی نهادهای که از نظر مالکیت متعلق به مردم و بقول معروف بیت المال هستند اما درآمد آن نه به جیب بیت المال و خزانه دولت بلکه به جیب گردانندگان آن می رود. مرغوبترین زمینها و بهترین و سودآورترین کارخانه های کشور بر اساس این نوع تیولداری نوین در اختیار نهادهایی از قبیل کمیته امداد، آستان قدس، بنیاد مستضعفان، بنیادهای به اصطلاح خیریه، بیت رهبری، سازمان تبلیغات اسلامی و مشابه آنان قرار دارد و از طریق آن قدرت و ثروت شخصی خود را افزایش می دهند. برای دفاع از این سیستم یک سازمان عریض و طویل بنام سازمان اقتصاد اسلامی نیز وجود دارد که وزارت دارائی موازی است، همچنان که وجود اسکله های اختصاصی تخلیه کالا در جنوب کشور، عملاً سازمان بنادر موازی را در خدمت این تیولداری بوجود آورده است. تنها مقایسه ای که می توان در این باره کرد، همانا شناخت "سازمان املاک خالصه" در زمان رضاشاه و "بنیاد پهلوی" در زمان پسر اوست، که حتی حساب و کتاب آنها قابل کنترل تر از حساب و کتاب بنیادها و نهادهای موازی اقتصادی بود.

حتی پدیده عجیب تری نیز وجود دارد بنام صدا و سیما که بودجه آن را مستقیماً دولت، یعنی در واقع مردم ایران می دهند اما همین دولت حق ندارد بر حساب و کتاب آن رسیدگی کند!

بازداشت سفیر سابق جمهوری اسلامی در آرژانتین باتهام شرکت در انفجار مرکز همیاری یهودیان این کشور در سال ۱۹۹۴ و حمله مسلحانه به سفارت انگلستان در تهران و در اعتراض به این بازداشت در سپتامبر ۲۰۰۳ یکبار دیگر نشان داد که قدرت خودسر در جمهوری اسلامی معضلی است که اگر حل نشود، می تواند کشور ما را تا مخوف ترین پرتگاه ها ببرد. نه مردم ایران حامی آن عمل تروریستی و عملیات مشابه آن بودند و نه مردمی که خود تحت فشارهای سیاسی و اقتصادی این قدرت خودسر در داخل کشورند از تیراندازی و حمله مسلحانه به سفارت انگلستان سودی می برند. این سود در خدمت آن مافیای قدرتی است که اقتصاد موازی و خودسر را در جمهوری اسلامی رهبری می کند.

اقتصاد موازی و غیرپاسخگو، پایه و اساس نیروهای امنیتی موازی و دولت موازی و غیرپاسخگوست. این درحالی است که ایران امروز در يك بحران عمیق اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، ارزش های اخلاقی و در يك کلام با بحرانی سراسری دست بگریبان است. رازی پنهان نیست که این بحران در درجه نخست حاصل دوگانگی و تضاد موجود در حاکمیت کشور میان نهادهای انتصابی و انتخابی است، دوگانگی که محمد خاتمی آن را پدیده دولت در دولت نامیده است. یعنی در برابر يك دولت رسمی و منتخب که در برابر مردم و مجلس و جهانیان پاسخگوی اعمال و اقدامات خود است، يك دولت موازی، غیرمنتخب و غیرپاسخگو وجود دارد که هر غارت و چپاول و دزدی و جنایتی را مرتکب می شود و به هیچکس، نه در داخل و نه در خارج از ایران پاسخگو نیست. کار این دولت موازی و انتصابی در عرصه داخلی غارت و کارشکنی در کار دولت رسمی و مردم ستیزی و در خارج کشور، همانگونه که در دو نمونه بالا یاد شد، حادثه جویی و تضعیف موقعیت بین المللی کشور است. بهای همه اینها را نیز مردم ایران به اشکال مختلف می پردازند.

این دولت موازی بر هوا تکیه ندارد، بلکه مبتنی بر يك اقتصاد موازی است که آن را از نظر مالی تامین میکند، امکان کارشکنی سیاسی و اقتصادی را در اختیار آن می گذارد و تداوم آن را تولید و بازتولید میکند. يك نیروی امنیتی و دستگاه سرکوب موازی نیز از این دولت و این نظم اقتصادی حراست میکند.

باید در کل جامعه و میان همه مردم تقسیم شود میان گردانندگان و آقایان و آقازاده های این نهادها و بنگاه های اقتصادی تقسیم میشود و اینان به قیمت فقر و بیکاری و بی خانمانی اکثریت مردم بر ثروت خود میافزایند. این وضعیت بالطبع صدای اعتراض ها را بلند خواهد کرد همانگونه که امروز بلند کرده است. بنابراین باید يك دستگاه سرکوب موازی نیز وجود داشته باشد تا اعتراضات را خفه کند تا این سیستم بتواند به غارت و چپاول خود ادامه دهد. بخشی از هزینه این دستگاه سرکوب مستقیماً از طریق نهادهای انتصابی و اقتصادی موازی تغذیه میشود؛ مثل هزینه چماقدارهای انصار حزب الله در مشهد که مستقیماً از طریق آستان قدس و یا چماقداران تهران از سوی کمیته امداد عسکراولادی تامین میشود. و بخشی دیگر وضعیتی مشابه صدا و سیما دارند مانند قوه قضاییه که هزینه آن از طریق بودجه عمومی تامین میشود؛ یعنی دولت و مردم بودجه آنان را تامین میکنند تا آنان علیه دولت و مردم کار کنند.

آنچه تا به امروز بعنوان خواست اصلاحات مطرح شده از چارچوب مقاومت در برابر دولت موازی غیرپاسخگو و دستگاه سرکوب غیرپاسخگو فراتر نرفته است، که البته همین خواست درجای خود اهمیت بسیار دارد. حتی در دوره ای برای آنکه بتوان به این اقتصاد غارتگرانه انتصابی حمله کرد لازم بود که قبلاً دستگاه سیاسی و سرکوبگر موازی به اندازه کافی تضعیف شده باشد. اما اکنون بتدریج جنبش مردم و خواست اصلاحات به مرحله ای وارد میشود که برعکس، **بدون حمله به نهادهای قدرت اقتصادی موازی پیشبرد اصلاحات در عرصه سیاسی بسیار دشوار خواهد بود.** وضع تا به امروز چنان بوده که حتی نمایندگان مجلس که میتوانند به خود اجازه دهند به رهبر نامه بنویسند امکان سؤال کردن در مورد این اقتصاد موازی را نداشته اند. **خط قرمز واقعی** در جمهوری اسلامی اینجاست و امروز پیشبرد اصلاحات بدون حمله به این خط قرمز دیگر بدشواری ممکن است.

تجربه سالهای گذشته چنین نشان میدهد که ظاهراً شکستن این خط قرمز از چارچوب تمایلات و اعتقادات بخشی از رهبران اصلاح طلب و یا شرایط و امکانات بخشی دیگر از آنان خارج است و لازم است نیروهایی دیگر بدین منظور وارد صحنه شوند. این نیرو امروز جز نیروی کار کشور در تنوع و گستردگی آن نمی تواند باشد و همه چیز نشان میدهد که وظیفه پیشبرد اصلاحات و شکستن موانع پیشروی آن بر دوش این نیرو قرار گرفته است که در ورای قومیت و مذهب و اعتقادات مذهبی مبارزه میکند و پیشرفت ملی، توسعه اقتصادی و آزادی او برهم منطبق است.

وحدت ملی، آینده اصلاحات و سرنوشت کشور به ورود این نیرو به میدان بستگی دارد.

آقای علی لاریجانی مدیر عامل انتصابی صدا و سیما خودش تشخیص می دهد بودجه ای که از خزانه ملی به صدا و سیما پرداخت می شود را چگونه و در کجا خرج کند و دولت و ملت هم حق ندارد از او در اینمورد سؤال کند. اگر آن گروه اول زمینها و کارخانه های متعلق به بیت المال و مردم را چپاول می کنند و به مصرف شخصی میرساند، صدا و سیما مستقیماً بودجه دولت را به حساب گردانندگان این دستگاه غارت می کند. آیا مصداقی بارزتر از این برای دولت در دولت وجود دارد؟

این اقتصاد تیولداری انتصابی در پیوند تنگاتنگ با سرمایه داری بزرگ تجاری عمل میکند و مشترکاً وظیفه نابودی صنعت و تولید ملی را برعهده گرفته اند. بحران های دوره ای و پیاپی که اینان برای کشور درست میکنند به همان اندازه که ثبات لازمه رشد صنعتی را مختل میکنند، سود سرمایه تجاری را که از بحران تغذیه میکند دهها برابر افزایش میدهد. برای این کار خود البته تئوری هایی نیز ساخته اند، چنانکه به گفته حبیب الله عسکراولادی، ایران در صنعت به اصطلاح مزیت نسبی ندارد و مزیت نسبی آن در تبدیل شدن به قطب "**تجارت**" است. با این استدلال هر اقدامی که در جهت نابودی صنعت ملی انجام میشود گویا کمکی به رشد کشور در جهت تبدیل شدن آن به "قطب تجارت منطقه" است. حیرت آور آنست که همین استدلال از دهان و زبان وزیر تعاون دولت خاتمی نیز بیان می شود و لابد جنبه اصلاحاتی نیز دارد. او در همایش تعاون در ۱۸ شهریور می گوید: "بنده در دولت با استراتژی توسعه صنعتی مخالفت کردم و دلیل مخالفتم این بود که این استراتژی، ما را به ناکجا آباد می برد."

این نظم اقتصادی غیرپاسخگو پایه آن دولت موازی غیرپاسخگوست و هر يك از دیگری حمایت و آن را تقویت و تحکیم میکند. بی دلیل نیست که ناگهان همه ارگانهای انتصابی یکصدا از نامه ۱۳۵ نماینده مجلس به رهبر آشفته شدند. این آشفته گی نه بدان خاطر است که شیفته کمالات رهبر جمهوری اسلامی هستند، بلکه از آنروست که **نگرانند** اگر نامه نگاری به رهبر باب شود، فردا نمایندگان مجلس یا کسانی دیگر به خود اجازه خواهند داد در مورد این زمینها و کارخانه ها و نهادهای اقتصادی انتصابی نیز از رهبر سؤال کنند. از همین ترس است که مثلاً واعظ طبسی به انصار حزب الله دستور داد هیچیک از نمایندگان که نامه سرگشاده به رهبر را امضا کرده اند حق ندارند به خراسان پا گذارند و بدستور قدرت و دولت سایه هیچیک از مطبوعات کشور اجازه نیافتند نامه نمایندگان مردم در مجلس را منتشر کنند! واعظ طبسی نگران رهبر نیست، نگران آینده حاکمیت خود بر آستان قدس رضوی است که درآمد آن را به حساب شخصی خود و آقازاده هایش می ریزد.

این اقتصاد موازی ثروت ایران را غارت میکند و در نتیجه بخش عمده سهمی که از درآمد ملی کشور باید به توده مردم برسد را از آنان می رباید و به حساب خود می ریزد. یعنی ثروتی که

بجای ستیز با واقعیت، آن را باید شناخت و در محاسبات خود گنجاند

امید و ناامیدی در صف طرفداران و مخالفان خاتمی

جدال در این صحنه پیش می رود:

- ۱- بخشی از اپوزیسیون، بر این تصور است که خاتمی سد راه سرنگونی جمهوری اسلامی است.
- ۲- طرفداران اصلاحات با آنکه می نویسند به توان خاتمی امید نیست، همچنان او را مخاطب قرار می دهند.
- ۳- جنبش دانشجویی از فرد پرستی فاصله گرفته و قائم به توان خود برای ایجاد تحولات می شود.
- ۴- شخص خاتمی، برخلاف مخالفان حکومتی خود، نه سپاه و سلاح در اختیار دارد، نه چماقدار و قمه کش در صف طرفداران خود و نه نقدینگی میلیاردی در حساب های بانکی خود.

فشارها را متوجه يك فرد کرده و قهرمان یا ضدقهرمانی از او ساخته که کلید همه قفل ها به این یا آن شکل بدست اوست.

درحالیکه واقعیت آن است که محمد خاتمی به تنهایی فردی است مانند بقیه افراد. برخلاف مخالفان جنبش، او نه نیروی انتظامی در اختیار دارد، نه سپاه، نه ارتش و نه چماق که به اتکا آن بخواهد نظراتش را با زور و اجبار حاکم کند و نه بر گنجی تکیه زده که بخواهد بواسطه آن عده ای را بخرد و بفروشد و اجیر کند تا ثناگو و چاکرش باشند و مرگ مخالفانش را شعار دهند و آرزو کنند. و نه اصولاً این دو راه را که مخالفان او در آن دستی بلند دارند دنبال و تبلیغ کرده است.

خاتمی به امید مردم نیز نیازی ندارد، زیرا امید مردم باید متوجه خود و مبارزه خود باشد. هیچ قهرمانی، نه امروز و نه فردا، ولو در کسوت رئیس جمهور بجای مردم برای آنان خوشبختی نمی آورد. آنچه محمد خاتمی - رئیس جمهور - نیاز دارد حمایت و پشتیبانی مردم است، مردمی که خود برای تغییر جهان و سرنوشت خود بپا خاسته اند.

به جنبش دانشجویی روزهای اخیر انتقاد می شود که این جنبش فاقد دید روشن، شکیبایی و درک عمیق از میزان امید و وابستگی مردم به سرنوشت اصلاحات است و به همین دلیل خطر انزوای خود را نه فقط در میان مردم، بلکه حتی در میان توده دانشجویان با خود حمل می کند. شاید چنین باشد. اما این جنبش - ضعف آن هر چه باشد- يك دستاورد بزرگ و مثبت داشته است. جنبش دانشجویی امروز منتظر خاتمی یا هیچکس دیگر نشده و خود برای آزادی خود دست بکار شده است. این آن چیزی است که باید از این جنبش آموخت، حتی اگر آلوده به تدروی باشد و به ضرورت حفظ خاتمی در سنگر خود نیز کم توجه شده باشد.

کاربرد و اهمیت نامه نگاری خطاب به رهبر جمهوری اسلامی نیز در این دوران به کشفی مهم تبدیل شده است. این نیز ناشی از درک عمیق تر نسبت به ساختار قدرت در جمهوری اسلامی و توان قانونی محدود (بقیه در ص ۱۰)

هر گاه که ایران وارد روزهای نه بحرانی - که هر روز آن بحرانی است - بلکه بحرانی تر می شود، بحث نوشونده در مورد امید یا ناامیدی مردم نسبت به ادامه اصلاحات و بویژه شخص محمد خاتمی بالا می گیرد.

معمولاً در اینگونه روزها، نامه های متعددی به خاتمی نوشته می شود که یا اعتراض به بازداشت است، یا در آن اتمام حجت می شود، یا از مسئولین قوه قضاییه شکایت می شود، یا از خاتمی خواهان مداخله در این یا آن مسئله، آزادی این یا آن فرد و غیره می شوند.

نویسندگان این نامه ها، معمولاً متذکر می شوند که با آگاهی از اینکه امیدی به توان خاتمی در گشودن گره ها ندارند این نوع نامه ها را می نویسند. آنها، البته توضیح نمی دهند که اگر امیدی ندارند چرا به او نامه می نویسند. همین تضاد در گفتار و نوشتار نشان می دهد که همچنان، هر کس، در هر کجا که به بن بست می رسد، همچنان امیدش متوجه خاتمی می شود.

امروز همه چیز نشان میدهد که مشکل یا ویژگی کنونی جامعه ما ناامیدی از خاتمی نیست، بلکه برعکس انباشت و انبوه امید است که به او بسته شده و اختیارات و قدرت واقعی محمد خاتمی امکان پاسخگویی بدان را ندارد. بنابراین اگر این امید همراه با مبارزه فرد فرد مردم برای تغییر و تحول نباشد، پاسخی مساعد نخواهد یافت.

از آنسو، در میان اپوزیسیون نیز امیدها به خاتمی بسته شده، اما از جانی معکوس. همه امید آنان به استعفا یا برکناری اجباری یا کودتایی خاتمی است و تصور می کنند تنها دلیل بقای جمهوری اسلامی وجود خاتمی است و اگر او کنار رود همه چیز حل می شود و همه موانع پایان یافتن جمهوری اسلامی برطرف می شود.

آنچه در هر دو این نگرش ها از آن غفلت می شود نقش خود مردم، مبارزه آنان و سازماندهی جنبش آنان است. ناتوانی در این سازماندهی است که از اینسو یا آنسو همه امیدها و همه

مصاحبه با نماینده حزب کمونیست عراق در آلمان

شورای حکومتی عراق

برای کمونیست های این کشور یک دام است؟

کاری را پیش ببرند. آنچه که در باره حزب کمونیست عراق و حضورش در شورای جدید حکومتی می توانم بگویم اینست که حزب ما دارای سابقه طولانی سیاسی و حتی حکومتی در عراق است. ما در دولت های گذشته عراق نیز حضور داشته ایم.

س: آیا می توان فرض کرد که امریکائی ها برای خنثی ساختن اسلام گرایان افراطی به کمونیست ها متوسل شده اند؟

ج: می توان چنین فرضی را هم کرد، اما این فرض تغییری در برنامه های ما بوجود نمی آورد.

س: حزب کمونیست عراق تا همین اواخر (تا قبل از تشکیل شورای حکومتی و حضور در آن) از تشکیل یک دولت موقت حمایت می کرد. پس چگونه شد که شورای حکومتی جدید که شباهتی به دولت موقت مورد نظر شما ندارد را پذیرفت و در آن حضور پیدا کرد؟

ج: امریکائی ها هنوز حقی کمتر از تشکیل دولت موقت برای مردم عراق قائل هستند. آنها در نهایت می خواستند از ما بعنوان مشاور استفاده کنند اما موفق نشدند آنگونه که مایل بودند پیش بروند زیرا در برابر مقاومت اکثریت مردم قرار گرفتند. در عین حال برای مردم عراق کاملاً مشخص است که در شرایط حاضر تشکیل یک دولت مستقل عراقی امری ناممکن است. بنابر مجموعه این دلایل شرکت حزب کمونیست عراق در چنین شورای موقتی اجتناب ناپذیر بود، در عین حال که شما باید سازش های تاکتیکی را بخاطر داشته باشید.

س: شورای حکومتی جدید یک راه حل موقت قلمداد شده است. چه ظرفیتی شما در این شورا دیده اید که در آن حضور یافته اید؟

ج: اهداف ما پایان اشغال نظامی کشور، مذاکره در باره قانون اساسی و استقلال عراق است و ما برای تحقیق همین اهداف هم در شورای موقت شرکت کردیم. آنچه در حال حاضر مردم عراق نیازمندند امنیت، زندگی عادی و سامان بخشی سیستم بهداشتی و بازسازی اقتصادی کشور است. ما مجبوریم برای اجرای چنین وظائفی در چنین شورای موقتی شرکت کنیم.

س: تصور نمی کنید با شرکت در شورای موقت و قرار گرفتن در بازی سیاسی امریکا در عراق، در عمل به جنگ و اشغال کشور مشروعیت بخشیده اید؟

ج: ما تصور نمی کنیم، زیرا از همان آغاز مخالف جنگ بوده ایم و با جنبش های ضد جنگ در سطح جهان تمام کوشش خود را بکار بردیم تا جلوی آن را بگیریم اما موفق نشدیم. حال با واقعیتی روبرو شده ایم که همه شاهد آن هستند. قطعنامه ۱۴۸۳ شورای امنیت سازمان ملل حضور و حاکمیت امریکا در عراق را تصویب کرده است. نیروهای سیاسی عراق و از جمله حزب ما، حال مجبورند با این واقعیت زندگی کنند. سیاست فقط نفی آنچه را که نمی خواهیم و نمی پسندیم نیست، برای هر کمونیست هر سوسیالیست و یا هر حزب چپی سازش های سیاسی اهمیت اساسی دارد. (بقیه در ص ۱۰)

رشید قوی لیب نماینده حزب کمونیست عراق در آلمان، طی مصاحبه ای با نشریه "تویس دوچلند" نظرات حزب کمونیست عراق پیرامون شورای جدید حاکمیت عراق و دلایل شرکت حزب کمونیست عراق در آن را تشریح کرد. این درحالی است که نگرانی هائی نسبت به آینده حضور و فعالیت علنی حزب کمونیست عراق در این کشور وجود دارد، همچنان که ارزیابی های متفاوتی نسبت به تاثیر حضور آنها در شورای حکومتی عراق وجود دارد. این ارزیابی ها و نگرانی ها تا آنجا ادامه یافته که برخی نیروها این حضور را نوعی فریب شرایط حاکم بر عراق می دانند و اعتقاد دارند، امریکا زیر این چتر سیاست های خود را پیش می برد. در عین حال حزب کمونیست عراق معتقد است که از شرایط پیش آمده برای پیشبرد سیاست های خود که در راس آنها پایان بخشیدن به اشغال نظامی این کشور است استفاده می کند. با توجه به این ارزیابی هاست که آگاهی مستقیم از نظرات رهبران حزب کمونیست عراق اهمیت بسزائی یافته است؛ بویژه برای توده ای ها که تجربه فعالیت علنی بسیار دشوار در سالهای نخست پیروزی انقلاب و گشوده شدن فضای سیاسی ایران را پشت سر دارند. انفجارهای اخیر در بغداد و نجف و همچنین ترورهای هدفمند، آن حوادثی خواهند شد که حزب کمونیست عراق، در عین حضور در شورای حکومتی عراق به فعالیت نیمه علنی روی آورد و یا با ادامه سیاست و مشی فعالیت علنی بر تدابیر و پیش بینی های خود خواهد افزود؟ هم تجربه ایران و حزب توده ایران در اختیار رهبری حزب کمونیست عراق است و هم خود این حزب رویدادهای بسیار سخت و دشوار را پشت سر گذاشته است. رهبر حزب کمونیست عراق در تمام سال های نخست پیروزی انقلاب ایران ارتباط تنگاتنگ با رهبری حزب توده ایران در داخل کشور ما داشتند و رهبر وقت این حزب "عزیز محمد" مدت های طولانی در تهران حضور داشت و تا یورش به حزب توده ایران جلسات مبادله تجربه و تحلیل شرایط حاکمیت ایران با رهبری وقت حزب توده ایران داشت.

س: انتخاب دبیر اول حزب کمونیست عراق در جمع ۲۵ عضو شورای حاکمیت جدید عراق سؤال برانگیز شده است. آیا "برمر" حاکم امریکائی عراق توجه ویژه ای نسبت به حزب کمونیست عراق پیدا کرده است؟

ج: امریکائی ها از همان ابتدا در نظر داشتند نقش بی اهمیتی به احزاب سیاسی عراق واگذار کنند. آنها می خواستند خودشان در عراق حکومت کنند، اما بعدها متوجه شدند که بعنوان نیروی اشغالگر نه برنامه ای برای حل مشکلات پس از سقوط رژیم صدام دارند و نه توان اداره کشور را. تا به حال هیچگونه امنیتی در کشور بوجود نیامده و از بازسازی اقتصادی نیز خبری نیست، حتی آب و برق مردم را هم نتوانسته اند راه بیاندازند. بنابراین امریکائی ها متوجه شدند که بدون حضور احزاب سیاسی در صحنه اداره کشور نمی توانند در عراق

آخرین شاه ظلم و بیداد شاه و موبد سقوط یک مذهب و پایان یک پادشاهی

کلیت اند: اعتبار اسلام در میان مردم ایران ضرباتی تاریخی خورده است و ترمیم آن بسیار دشوار می نماید.

حتی نظرسنجی ها و گزارش هائی که توسط حکومتیان (عباس عابدی، وزیر کشور و وزیر اطلاعات و امنیت...) به محافل در بسته حکومتی ارائه شده و تنها اشاراتی از آن در مطبوعات انتشار یافته نیز همین را می گوید: سقوط اعتبار روحانیت در ایران که بی شک از اعتبار اسلام نیز در میان مردم ایران کاسته است.

در هر تحلیل اجتماعی از امروز و آینده ایران به این واقعیت باید توجه شود! مردم ایران، حداقل در نیمه دوم جمهوری اسلامی تجربه ای دردناک از سلطه خونریز ارتجاع مذهبی و غارت و غارتگری همین ارتجاع را پشت سر گذاشته اند و این هرگز از اذهان عمومی - بویژه نسل جوان کشور - پاک نخواهد شد. به این ترتیب، در تحلیل رویدادها و تفسیر حوادث ایران پدیده ای نوین وارد شده است. همچنان که در تفسیر نقش اسلام در جنبش های ملی و رهاییبخش. از این روست که وقتی در باره نقش الهیات رهاییبخش در امریکای لاتین سخن می گوئیم، دیگر نمی توان آن را همپراز اسلام رهاییبخش در ایران دانست. جامعه ایران یک دوران پرتجربه را پشت سر گذاشته است و این نکته مهمی است که در محاسبات اجتماعی امروز خود نباید یک لحظه فراموش کنیم. امروز جمع عظیمی از مذهبپون غیر روحانی و حتی بخشی از روحانیت ایران نیز به این نتیجه رسیده اند که بدون پیوند با پیکره اجتماعی جنبش های ملی - نه فقط روحانی و مذهبی - تن دادن به اتحادهای ملی تحول در ایران ممکن نیست. روحانیون و مذهبپون ایران نیز دیگر آن روحانیون و مذهبپون ابتدا و آستانه انقلاب ۵۷ نیستند. چه آنها که پشت به انقلاب کردند و در راس هرم حکومتی مافیای قدرت و ثروت را تشکیل دادند و خنجر به پشت مردم فرو کردند و چه آنها که خود مشمول تصفیه، غضب حکومتی و حتی زندانی این بخش از روحانیون و مذهبپون شدند.

صحنه در برابر دیدگان همه روشن شده است. وحدت مذهبی، سرانجام و بنا بر سرشت طبیعی جامعه به اتحاد طبقاتی انجامید و مردم دیدند که در لباس روحانیت و با شعار گذشت و عطفوت اسلامی و ضرورت بی اعتنائی به مال دنیا و آزادی انسان از قیودات این جهان چگونه خون ریختند، آزادی اجتماعی را به سود خود مصادره کردند و در غارت ملی از هیچ چیز نگذشتند. به اعتبار این شناخت و تجربه است که دیگر نمی توان و نباید ارزیابی های دهه چهل و پنجاه پیرامون نقش مثبت مذهب در تحولات اجتماعی را بی کم و کاست و بدون در نظر گرفتن تجربه ۲۵ ساله اخیر، همچنان کارپایه تحلیل خود از جنبش ها در ایران قرار داد. هر اندازه نقش همگرایی مذهبی و دینی در جامعه ایران کم رنگ شده، نقش و برآمد طبقاتی تحولات پررنگ تر در برابر توده مردم ایران قرار گرفته است؛ حتی در صفوف روحانیون و مذهبپون.

ما، با این پدیده و حاصل روبرو هستیم و مردم ایران با چنین شناختی در صحنه. این حاصل و شناخت و تحولی که از آن گریز نیست، سرانجام بدانجا خواهد انجامید که پادشاهی ساسانی انجامید؟!!

اواخر دوران پادشاهی ساسانیان، همزمان است با جهانگشائی اعرابی که با شعار ظلم ستیزی، محو برداری و تساوی انسان ها از مرزها عبور می کردند. نه سلاحی در خور به کف داشتند و نه مرکبی زیرپای خود. برنده ترین سلاح آنها ستیز با ظلم پادشاهان و حکام خونریز بود. ظلمی که در ایران زمین از حمایت موبدان برخوردار بود. دو کاست و ساختار فاسد و ظالم که جان مردم را به لب رسانده بودند. این میوه پیوندی چنان گندیده بود که با اولین باد بر زمین نشست.

آنها که از مرزها عبور کرده و پیام رهایی و برابری آورده بودند، گرچه خود بعدها به ظالمانی لایق سرنگونی تبدیل شدند، اما در آن شرایط، مردم چنین هجومی را نسیم رهایی و یاری آسمانی تلقی کردند. همان فاجعه ای که اگر اکنون نیز با تغییرات اساسی در ساختار حاکمیت ایران چاره ای برآیند اندیشه نشود، با اشکالی نوین تکرار خواهد شد.

هیچ دوره اجتماعی با دوره های گذشته خود قابل قیاس نیست، اما نشانه های مشترک دوره های تاریخی قابل شمارش و تعمق اند. سقوط پادشاهی کهن ساسانیان و طرد موبد و موبدان از سوی مردم و پناه بردن آنها به اسلام، شاید پدیده ای باشد تکرار ناشدنی، اما سادگی است اگر نشانه های مشترک سقوط آن ظلم و بیداد مشترک دربار و آتشکده ها (موبدان) را در سرنوشتی که برای طالبان در افغانستان رقم زده شد فراموش کنیم. همانگونه که سقوط اعتبار روحانیون در جمهوری اسلامی را نباید فراموش کرد. چنان سقوطی که بی شک از اعتبار باورهای اسلامی مردم نیز بسیار کاسته است. اینهمه گرایش و یا بازگشت به زرتشت، وابستگی و همبستگی های پنهان به شاخه های مسیحیت، شیوع انواع گرایش های درویشی در ایران همگی پدیده هائی است که از دل ظلم و بیداد روحانیتی بیرون آمده که با پادشاهی و ولایت پیوند خورده است و این هردو، باهم زیر تازیانه حکم تاریخ قرار گرفته اند. این، تنها سخن و ارزیابی ما نیست، بخش وسیعی از روحانیون غیر حکومتی، بخشی از روحانیون اصلاح طلب، بیم و هراس مذهبپونی که چون به ملت و ملیت می اندیشند گرفتار انواع محرومیت ها و تضییقات حکومتی شده اند، گسترش دوری از اکثریت روحانیون حکومتی در ایران؛ و حتی دلهره ای که در میان روحانیون نجف، این پایگاه شیعه در تلاش برای جدا ساختن حساب خود از حساب روحانیون دولتی در جمهوری اسلامی به چشم می خورد، همه و همه نشانه هائی از یک

فساد شاه و موبد

شاهنشاهی بزرگ ساسانی زیر فشار عوامل داخلی (اختلاف شدید طبقاتی، فساد، ظلم و از هم پاشیدگی نظام موبد) و در یک حمله نظامی کم ارزش و کم اهمیت فرو ریخت. از هم پاشیدگی دولت ساسانی، اختلافات اعضای خانواده شاهی، خودسری موبدان و حکام و فساد دربار شاهنشاهی چنان اوضاع آشفته‌ای پدید آورده بود که هیچ مورخی حتی موفق نشده است طول سلطنت شاهان ساسانی را با دقت و مستند بنویسد. عوامل بالا خود کافی بود تا توانترین امپراتوری‌ها را زیر فشار قرار دهد و نیروی آن را چنان تحلیل برد که از آن چیزی باقی نگذارد. فرو ریختن شاهنشاهی ساسانی احتیاجی به نیروی نظامی زیادی نداشت و از این نظر فتحی نظامی را نمی توان به حساب اعراب نوشت. از سوی دیگر، کشف تاریخ ساسانی و تمدن پیشرفته ایران در آن دوران در گرو روشن شدن دقیق و عاری از احساسات مذهبی حوادث تاریخ اسلام است. دست کم، برخی از پدیده‌های حکومت اسلامی در گرو روشن شدن وضع حکومت در ایران است.

آخرین شاهان ساسانی، درحالیکه با مردم در جدال بودند، بر سر تاج و تخت، با هم نیز در جدال افتادند و نتوانستند نیروی قابل توجهی در برابر اسلام مهاجم بسیج کنند.

فساد کارگزاران دربار، سرداران، حکمرانان و بویژه موبدانی که اعتماد مردم از آنها سلب شده بود، بیش از آن بود که بتواند به حکومت ساسانی معنای یک دولت بدهد.

تعیین استعداد بخش محروم شبه‌جزیره عربستان، آن هم در هزار و چهارصد سال پیش برای تدارک نیروی نظامی دشوار نیست. پیش از هر چیز باید در نظر داشت که شکست ساسانیان در برابر نیروی مسلمانان نه یک شکست نظامی، بلکه نتیجه فرو ریختن ساختار اقتصادی-اجتماعی ناسالم و پوسیده بود. کافی است سخت‌گیریهایی ماموران مالیات، واسطه‌های کارهای کشاورزی و تولیدی، **ستم بیکران موبدان ساسانی**، از هم پاشیدگی عوامل مدیر دربار ساسانی، **اختلاف شدید فرقه‌های مذهبی زردشتی** (و در درون آن دست کم **زروانی** و **زردشتی** رسمی) **مزدکی** و **مانوی** و فقر و فلاکت مردمی را که باید در برابر بیگانگی و خودی‌پایداری می‌کردند در نظر آوریم تا بهتر دریابیم که ملت ایران در آن هنگام، علاقمند به مقاومت و حفظ نظام موجود نبود، حتی اگر می‌دانست به وضع بهتری نخواهد رسید.

در طول تاریخ دیده شده که هر گاه مردم از یک نظام خسته شده اند، برای رهائی از چنگال آن، حتی به نظامی جبارتر تن در داده اند. امید به تغییر و زندگی آینده، انسان را از اندیشیدن به وضع بدتر، باز می‌دارد.

حال در وضعی که هردو طرف (ارتش ساسانی و اعراب مهاجم) استعداد نظامی، توان جنگی و نیروی منسجم چندانی نداشته‌اند، چرا تا این اندازه بر سر فتوحات مسلمانان و جنگ‌های ایرانیان پافشاری شده است، به نظر می‌آید که به چند علت باید توجه داشت.

۱- بخش مهمی از این حماسه سازی‌ها جعل و ساخت کارخانه تاریخ‌سازی امسال سیف‌بن عمر تمیمی است که جنگ‌های اعراب را نه تنها با فتوحات درخشان و بلکه با معجزات و کرامات همراه کرده است.

۲- برخی از جنگ‌ها به نام "فتوح" معروف است. بعید نیست که سرداران ساسانی با یال و کوپال، آرایش ظاهری، همراه با جامه‌های رنگین و زرنشان، سیم و جواهر نشان در جنگ‌ها شرکت کرده باشند و حال آنکه فرمانده سپاه مسلمانان برای کوچکترین وسیله اضافی می‌بایست از خلیفه اجازه می‌گرفت. پیروزی سربازان پابره‌نه بر سرداران ابریشم‌پوش، بهترین وسیله برای بیشتر کردن سرو صدا و تبلیغ فتوحات مسلمانان عرب و شایعه معجزه بوده است. به این پیروزی‌ها بعدها جنبه حماسی بخشیده‌اند، درحالیکه جنگ‌ها اساساً بزرگ و پر اهمیت نبوده است.

۳- برخی از علل این حماسه سازی‌ها مربوط به سوابق فرهنگی هر دو ملت ایران و عرب است. هردو ملت علاقه شدیدی به حماسه داشته‌اند. هر یک در طول قرون، حوادث زندگی خود را، هر اندازه هم که کوچک بوده، جنبه سیاسی بخشیده‌اند. اشعار جاهلی، به خوبی نشان می‌دهد که چگونه یک عرب دوره پیش از اسلام، بر توانایی‌ها و امکانات خویش که گاه یک شمشیر و یک اسب بوده می‌بالیده است و آن را بزرگ می‌کرده است. در اشعار دوره اسلام نیز همین‌گونه حماسه سرایی‌ها شده است. در مورد ایرانیان نیز لازم نیست سخنی به میان آید. خداینامه‌ها و شاهنامه‌ها شواهد عظیم این کارند. حتی در آثار مانوی، که اصلاً برای چنین چیزهایی اعتباری نمی‌شناسد، نشانه‌هایی از حماسه دیده می‌شود. بدیهی است که هر اتفاقی در طول سالهای ۶۲۶ میلادی به بعد افتاده، بعدها بوسیله مسلمانان (چه ایرانی و چه عرب) بزرگ شده است. اصولاً استخوان‌بندی حوادث درست نیست تا چه رسد به تعداد سربازان و شرح جنگ‌ها و دعوای فرعی، اما معمولاً همین رویدادها چنان توجه محققان را به خود جلب کرده که از پرداختن به حوادث مهم که در آنها اختلافات اساسی وجود دارد، باز مانده‌اند.

۴- ایرانیان تازه مسلمان نیز دشمنی ویژه‌ای با آئین پدران خود یافتند. چند چیز می‌توانست این دشمنی را بوجود آورد که مهمترین آنها بدین قرار است:

الف- محدودیتی که با کمک موبدان زردشتی برای طبقات فرودست جامعه وجود داشت که پشتیبانی از حکومت جانشین و پیوند آن با مذهب یک نمود آن است.

ب- قوانین و رسوم ثابت حکومت ساسانی در مقابل آزادی شریعت اسلام در انتخاب خلیفه و شرکت مردم در حکومت که در عهد چهار خلیفه اول به معنی ولایت عامه بود. (مقایسه کنید با چالش کنونی در جمهوری اسلامی)

ج- اختلاف شدید برخی از احکام فقهی اسلام با آئین زردشتی، خلاصگی و سادگی و بی اعتبار کردن خون و نژاد و امتیازات پدران.

۵- در دوره عباسی کوشش شده است تا برای جنگ‌های مسلمانان و بویژه اعراب سابقه تراشی شود. معمولاً عمده حکومت‌هایی که در حقانیت خود تردید دارند، به چنین سابقه

با ریزش و رویش نیروها در دهه دوم جمهوری اسلامی که رهبر کنونی چند بار و در توجیه تصفیه های حکومت از کادرهای معتقد به آرمان های اولیه انقلاب ۵۷ آن را طرح کرده است.)

بنیاد شاهنشاهی ساسانی را نه اسلام و جنگ‌هایی که نوشته‌اند، بلکه شورش مردم ایران بهم ریخت. همچنین می‌دانیم که عده‌ای ایرانی، بویژه آنهایی که برضد حکومت شورش می‌کردند، به شبه جزیره عربستان تبعید شده یا گریخته بودند. طبعاً کسانی که تمایلات مزدکی و مانوی داشتند در بین اینها بودند و در ستیز با دربار فاسد ساسانی و موبدان حامی این دربار به اسلام گرویدند و با اعلام وفاداری به آن مشاور و یاور ارتشی شدند که بنام برابری و برادری اسلامی و به قصد سرنگونی شاهنشاهی ساسانی از مرزهای ایران گذشتند. سلمان فارسی از این قبیل افراد بود که مشاورت او با پیامبر اسلام مزاحمت‌هایی هم برای او داشته است. سلمان فارسی حرفه‌ای می‌زده است که آنها را امثال ابوذر نیز نمی‌توانستند بزنند. مخالفان حکومت ساسانی- که باید سلمان فارسی را یکی از آنان شمرد- می‌توانستند تصویری روشن از اوضاع اجتماعی ایران برای پیشوایان اسلام ترسیم کنند. در این صورت آن پیشوایان می‌بایست بیش از آن که به جنگ بیاندیشند، به فکر زمینه مساعدی باشند که جامعه ایرانی را برای هر تغییری بشرط از میان رفتن دستگاه ستم پیشه ساسانی آماده می‌کرد. یعنی شورش علیه ظلم و بیداد در داخل ایران و سپس ورود نیروی خارجی با شعار برابری و برادری اسلامی.

به احتمال بسیار قوی یزدگرد تا سال شصت و پنج هجری پادشاه ایران بوده است و جانشین او **فرخزاد** دست کم تا سال هفتاد و چهار. او برای حفظ موقعیت خود در ایران، مانند بسیاری پدیده های مشابه در جنگ ها و کشورگشائی ها، پس از این تاریخ عامل بنی‌امیه شد. بطور قطع و بصورت تاریخی بیعت با یزید برای ماندن بر قدرت به مراتب آسانتر و مفیدتر بود. و این همان بیمی است که از آینده حمله نظامی امریکا و متحدان آن به ایران و مناسبات بخش غارتگر حاضر در حاکمیت جمهوری اسلامی با آن در آینده باید داشت.

پس از حمله اعراب و فروپاشی نظام مسلط ساسانی بر ایران، سازمان شهرستانهای ایران بهم نخورد و حکام جدید چه ایرانی غیر مسلمان و چه مسلمان ایرانی یا عرب، راهی جز حفظ همان سازمان پیشین نداشتند. به این ترتیب در قرن اول هجری سازمان کشوری ایران همان بود که در پایان کار ساسانیان بود. اما روشن است که مرکزیت پیشین از میان رفته بود و دارائی‌ها بدست بنی‌امیه می‌رسید. بی شک نظام گردآوری مالیات و دیگر کوشش‌های اقتصادی هم از همان الگوها پیروی می‌کرد. تنها چیزی که در این میان باید س عوض می‌د، آتشکده‌ها بود. آتشکده‌ها به مسجد تبدیل می‌شدند، اما طبعاً موبدان را نمی‌شد به آسانی عوض کرد. شاید انحطاط اوایل دوره ساسانی چندان مقاومتی در آنان هم باقی نگذاشته بود. آنان با تغییر دین یا تعویض شغل نیز مقام طبقاتی خود را از دست می‌دادند. تنها در صورتی می‌توانستند از مزایای دوره ساسانی

تراشی‌ها دست می‌زنند. (باز هم مقایسه کنید با تاریخ سازی در جمهوری اسلامی و نقش ارگان های تبلیغاتی جمهوری اسلامی نظیر شورای تبلیغات اسلامی، شورای انقلاب فرهنگی و یا سیاست های تبلیغاتی شورای ائمه جمعه)

از آنجا که حکومت عباسی در بغداد می‌خواست جانشین خلف ساسانیان باشد، علاوه بر جذب ثروت و ایجاد يك دربار با شکوه به چنین سابقه تراشی‌ها احتیاج داشت. "طه حسین" دانشمند مصری که تحقیقات او از این جهت نمونه است، ماهیت این جنگ‌ها را تبلیغاتی و به قصد ایجاد سابقه برای عباسیان توصیف کرده است.

اما برغم همه این واقعیات، سقوط دولت ثروتمند ساسانی نمی‌توانست به سرعت و به آن آسانی صورت گیرد که در منابع تاریخی دوره اسلامی آمده است. اخبار و روایات جعلی اثر خود را بر اخبار اصیل هم گذاشته است.

آخرین شاه ساسانی یزدگرد سوم است. اعراب برای دست یافتن به ثروت که می‌توانست دوام دولت و تشکیل‌نشان را تقویت کند، احتیاج به منبع درآمد داشتند. يك دولت واحد و متمرکز در حجاز نمی‌توانست به غارت و تجارت (درآمد کاروان‌های تجاری) قناعت کند، بویژه که قوانین جدید برخی از کارهای قدیم (غارت، ربا، خرید و فروش شراب، خوک و....) را منع می‌کرد. بدون ثروت هم حکومت ممکن نیست.

چنین بود که اعراب ناچار بودند از عربستان بیرون روند و برخورد با دولت ساسانی، نخستین برخورد خارجی ناگزیر بود.

بیانید خود را بجای کارگزاران دولت ساسانی بگذاریم و ببینیم در حالی که آنان نتوانسته‌اند شاه، دربار و تشکیلات مفصل ساسانی را در تیسفون حفظ کنند، کجای ایران برای آنان امن‌تر و در عین حال احتمال پشتیبانی از شاه ساسانی در آنجا بیشتر است؟ بی شک فارس، زیرا آنجا سرزمین ساسانیان بود و هنوز عده‌ای از شاهزادگان و بزرگان را در استخر نگاه می‌داشتند و یزدگرد را هم از آنجا آورده بودند. ساسانیان از فارس سر برآورده، مذهب آن ایالت را در ایران رسمیت بخشیده و به خاطر آن شمشیر زده بودند. بزرگترین آتشکده‌های ایران (بهرام و کاریان) در آنجا قرار داشت.

بنابراین، ساسانیان می‌بایست شاه و تشکیلات دولت را به فارس منتقل می‌کردند و چنین کردند و دربار دوم ایران در استخر تشکیل شد.

تاسف انگیز است که اختلاف و آشوب در اخبار تاریخی صرفاً مربوط به جنگ‌های مسلمانان با ایرانیان نیست. از آنجا که عمدترین منابع تاریخ ایران، همان منابع تاریخ اسلام است، تاریخ ایران دچار آشوب شده است. نتیجه اینکه ناچار در گزارش تاریخ ایران در اواخر دوره ساسانی، باید به دنبال سرچشمه برخی از روایات طبری، ابن‌اثیر، مسعودی، مسکویه، ثعالبی و چند تن دیگر رفت.

در واقع، عمده اختلاف در روایات تاریخی دقیقاً مربوط به زمانی است که آثار مرگ در چهره پیامبر اسلام پیدا شد و پس از آن است که حوادث جا به جا شد. قهرمانانی ساختگی و خیالی جای قهرمانان واقعی را گرفتند. (مقایسه کنید

مصاحبه با نماینده حزب کمونیست عراق (بقیه از ص ۶)

س: تقریباً هر روز می شنویم که به نیروهای امریکائی در عراق حمله می شود. شما این مقاومت در برابر نیروهای اشغالگر را چگونه ارزیابی می کنید؟

ج: سه گروه دست به این اقدامات می زنند. اول نیروهای طرفدار صدام و کادرهای حزب بعث هستند که پول و تجهیزات نظامی در اختیار دارند و می توانند مردم محتاج را در جهت اهداف خود بکار بگیرند. نبرد آنها از نظر ما هیچ ارتباطی با آزادی و استقلال عراق ندارد. گروه دوم اسلام گرایان افراطی هستند که سعی می کنند از این آب گل آلود برای مقاصد خود استفاده سیاسی کنند. گروه سوم مردم ساده عراق هستند که بخاطر بی حرمتی نیروهای اشغالگر به تاریخ، سنت ها و اخلاقیات مردم به حق به تنگ آمده اند. هیچ مرد خانواده داری در عراق نیست که حاضر باشد نیروهای اشغالگر به زن و دخترانش دست بزنند و آنها را تفتیش کنند. رفتار نیروهای اشغالگر مردم عراق را می تواند وادار به واکنش کند. اکثریت مردم عراق و احزاب سیاسی این کشور خواهان پایان هرچه سریع تر اشغال کشور خودشان هستند. اما آنها آگاهانه از ابزار سیاسی برای مقاصد خود استفاده می کنند، زیرا اعتقاد دارند که در حال حاضر مبارزه نظامی راه به جایی نمی برد. ۳۵ سال حکومت دیکتاتوری و ۲۳ سال جنگ و ۱۳ سال محاصره اقتصادی خسارات عظیمی به کشور ما وارد آورده است. آنچه ما در حال حاضر احتیاج داریم امنیت، ثبات، کار و زندگی عادی است بدون اینکه اهداف سیاسی خود را فراموش کنیم.

امید و ناامیدی در صف طرفداران و ... بقیه از ص ۵

رئیس قوه مجریه ایست که نمی تواند پاسخگوی مطالباتی باشد که طی ۶ سال گذشته با نگارش نامه از او خواسته اند. نامه نگاری خطاب به رهبر و حساسیتی که مافیای قدرت و ثروت تحت پوشش دفاع از قداست رهبر و در واقع دفاع از سخنگوی خود در این ارتباط نشان میدهد، عملاً به تمام فعالان سیاسی طرفدار اصلاحات و مردمی که روز به روز چشمشان بیشتر بر واقعیات باز شده نشان داد که کانون قدرت باید مخاطب قرار گیرد و غفلت شش ساله باید جبران شود. سقوط صدام حسین و تبدیل نجف به کانون اصلی استقرار روحانیون شیعه عملاً این قداست را در هم شکسته است، اما آنچه مورد نظر ماست در هم شکستن سد سیاسی قداست در جمهوری اسلامی که در ادامه و بطن آن پاسخگو ساختن بخش انتصابی حکومت و عملاً نفی انتصاب است. یعنی دفاع از جمهوریت در برابر ولایت! باید امیدوار بود، این محورهای مهم، در همین تقسیم بندی بسیار مختصر به درکی وسیع جهت گسترش آن تبدیل شود.

بهره ور شوند که نخست مسلمان شوند و دیگر اینکه در مسلمانی هم روحانیت را به يك حرفه داراي امتیاز بدل سازند و این محتاج چالش دشواری بود که سایه آن بر سراسر تاریخ ایران گسترده است. گهگاه اندیشه ساسانی که کار موبدان و حتی دخالت آنان را در حکومت (چنانکه فرزندان ساسان یعنی موبد زادگان کردند) جریان امر خدا بر زمین می دانست، در تاریخ ایران رخ نموده است. بروز چنین وضعی در هر زمان نشان می دهد که ایران در گذر کهنه ای از تاریخ آرمیده است.

و قتی حکام بنی امیه قدرت یافتند، خواستند بر ایران مسلط شوند و بساط ستم را دوباره بگسترند، قیام های گوناگونی صورت گرفت که بالاخره منجر به بر افتادن حکومت آنان شد. آیا مردم در متن تغییرات اساسی در حکومت و نیروی اندک حکام تازه آمادتر بودند یا هنگامیکه آنها مسلط شدند؟ اعرابی که در بیابان زیسته، کوه و کمر ندیده و با آب و هوای گوناگون ایران آشنا نبودند مگر ممکن بود با تعداد اندک خود ایران را در نوردند و تا آذربایجان، گیلان و طبرستان، خراسان و سغد و خوارزم برسند؟ مگر ممکن بود این راهها بدون راهنمایی ایرانیان که از ستم حکومت ساسانی به تنگ آمده بودند و حتی دیگر در این اواخر، گاه نان بخور و نمیر هم برایشان نمی ماند، طی شده باشد؟ این همه سکه که در همین دوران بوسیله ایرانیان زده شده و از اسلام نشان بسیار اندکی دارد به چه معنی است؟ آیا همه اینها به آن معنی نیست که ایران نه در جنگ های زمان ابوبکر و عمر و عثمان و تا سال سی هجری به دست مسلمانان فتح شده است، بلکه اسلامی شدن ایران با زمینه سازی مخالفانی که به عربستان رفته بودند و به طور عمده مزدکی، مانوی یا ناراضی بودند و نیز با کمک مردم داخل ایران صورت گرفته است؟ آیا تنها در این بافت نیست که حرف های نویسنده تاریخ سیستان، مبتنی بر این که سیستانیان نخستین مردمی در ایران بودند که مسلمان شدند، قابل فهم می گردد؟ این خود بهترین شاهد نیست بر آن که در درون ایران، بویژه مردمی که منتظر ظهور بودند و آن را آرزو می کردند، اسلام را بهانه قرار داده و بر ساسانیان شوریده باشند؟ بدیهی است که پذیرفتن برخی از اخبار تاریخی ارتباط با مقاصد و میزان آگاهی مورخ دارد. بدون اینکه کسی را به داشتن تمایلات مغرضانه متهم کنیم، به آسانی می توان گفت که همیشه وابستگی های اجتماعی و سیاسی در این زمینه نقش قاطع داشته و هیچ مورخی از این گونه علایق مبرا نیست.

در روزگار خود ملاحظه می کنیم که بسیاری از کودتاچیان نام کار خود را انقلاب می نهند و آنگاه مهمترین کاری که برای آن می کنند سابقه تراشی و ایجاد تاریخ است. (در تئوین و تنظیم این مطلب، از تحقیق ارزنده آقای علی حصوری با نام "آخرین شاه" بهره بسیار گرفته شده است)

نگاهی به کتاب خاطرات اسدالله علم و مقایسه گذشته و حال

این فاجعه فرار بود با انقلاب ۵۷ خاتمه یابد

انتشار خاطرات علم (وزیر دربار آخرین شاه ایران) در تهران، که ویراستار آن "عالیخانی" تا آنجا که توانسته آن را سلطنت پسند تنظیم کرده و در ایران نیز از صافی گذرانده اند تا اجازه انتشار پیدا کند، اگر هیچ حسنی نداشته باشد مقایسه بین آنچه در حال تکامل در جمهوری اسلامی است و آنچه بویژه در دهه ۵۰ در زمان پهلوی آخر به اوج تکامل خود رسیده بود بسیار درس آموز است. شاید مردم عادی وقت و پول و حوصله مطالعه این خاطرات را نداشته باشند، اما دریغ است اگر سران شورای نگهبان، بیت رهبری و مجلس خبرگان رهبری آن را چند بار نخوانند و به کتاب بالینی خود تبدیل نکنند. از دو جلد سوم و چهارم این خاطرات، گزیده ای را با هدف مقایسه گذشته و حال و خیانتی که به انقلاب ۵۷ شد در زیر می آوریم. مردم انقلاب کردند تا این بساط جمع شود و با خیانت به آن انقلاب و خواست، نه تنها در پی احیاء بلکه در پی تکامل آن زیر لوای ولایت اند! از دانشگاه شروع می کنیم و جنبش دانشجویی دهه ۵۰:

نفری از پلی تکنیک راه افتاده به طرف دانشگاه آریامهر می روند و شعارهای بد می دهند و کسی هم معترض نیست. خواستیم به رئیس شهربانی تلفن کنم که احضا فرمودید. شاهنشاه خودشان تلفن فرمودند. رئیس شهربانی خبر نداشت! متغیر شدند. بعد از چند دقیقه تلفن کرد که خبر مهمی نبود متفرق شان کردیم!

۴- در خصوص دانشگاه قدری صحبت شد. فرمودند تعجب می کنم حالا که ما بر تمام مشکلات فائق آمده ایم و حتی سربازان مثل شیر در مرزها می جنگند و جانبازی می کنند یک عده محدود چطور باز هم جنجال راه می اندازند؟

یک عده مزدورند، پدر اینها را باید در آورد. عرض کردم اگر اینطور فکر مان را پایه بگذاریم که با این پیشرفت ها حق گله و شکایت نیست، آنها مزدور در می آیند، ولی اگر قبول بکنیم که بالاخره معایبی هم داریم، مسئله فرق می کند. فرمودند بالاخره باید به نهانندی رئیس دانشگاه تهران بگویی که یک افکار میهنی حاد را من از دانشگاه انتظار دارم، همچنین به سایر دانشگاه ها. عرض کردم اطاعت می کنم.

۵- فرمودند به نهانندی بگو موضوع سختگیری به دانشگاه ها را خودم دستور داده بودم که گارد دانشگاهی این عمل را بکند. یاللعجب!

۱۷-۶-۵۲

۶- از نکات مهمی که باهری به عرض رساند وضعیت دانشجویی بود. با آن که از همه تسهیلات و بورس ها استفاده می کنند دلی به کشور ندارند. برای چه؟ واقعا سؤال مهمی است. بعقیده من چون در هیچ چیز کشور، چه در محیط دانشگاه و چه در محیط خانواده و کشور احساس مشارکت نمی کنند. درست است که بعضی از آنها تحت تاثیر عوامل خارجی ممکن است باشند و عده ای را هم دنبال خودشان بکشاند ولی این بی تفاوتی عمومی فقط معلول این عامل نمی تواند باشد. همه مردم که منحرف نمی توانند باشند.

دانشگاه- این اخبار چه چیز را تداعی می کند؟ جز یورش لباس شخصی ها به دانشگاه که زمان شاه عضو حزب ایران نوین بودند و حالا حزب الله اند. توصیه به ایجاد افکار حاد میهنی امروز همان دستور تشکیل بسیج دانشجویی و توصیه به افکار حاد مذهبی نیست؟ این تفسیر که عده ای خرابکار از مسکو دستور شلوغی دانشگاه را گرفته اند، شباهت به تحلیل رهبر در همین باره طی سالهای اخیر ندارد؟ تکرار تاریخ را بخوانیم:

۱- گزارش دانشگاه و پیش آمد. دیروز دانشکده کشاورزی را عرض کردم. فرمودند با آن که تو و علیا حضرت معتقد هستید که بر سر بدرفتاری گارد دانشگاه این پیش آمده شده است ولی من گزارش دارم که حداقل بیست نفر عناصر نامطلوب و افراد مخرب در آن جا داخل دانشجویان هستند که دستور داده ایم آنها را بگیرند. فرمودند اصولا باید انسان خیلی ساده لوح باشد که قبول بکند یک انحراف کوچک گارد ممکن است کار را به این جاها بکشاند. واقعا شاه مجرب است و با اطلاع.

۲- از شلوغ بودن دانشگاه ها بسیار ناراحت بودند. فرمودند قطعاً دستور مسکو رسیده که همه دانشگاه ها ناراحت شده اند و به استثنای دانشگاه پهلوی شیراز، سایر دانشگاههای تیریز، مشهد، اصفهان، اهواز، آریامهر تهران و دانشگاه ملی و پلی تکنیک و دانشگاه تهران تمام کم و بیش ناراحت است. عرض کردم مسلماً یک تحریک خارجی است ولی یک نکته را هم نباید از نظر دور داشت که اگر زمینه آماده نباشد خارجی کاری نمی تواند بکند. عمده این است که من مطمئن هستم بین دستگاه های اداری دانشگاه ها و دانشجویان گفت و شنود نیست و این امر در تمام شئون ما صادق است. یعنی مثل این است که دستگاه حاکمه ما دستگاه حاکمه یک کشور غالب نسبت به مردم مغلوب بیچاره است و این خیلی حیف است.

۳- صبح شرفیاب شدم. عرض کردم دوسه دقیقه قبل از شرفیابی رئیس دانشگاه تهران تلفن کرد که یک عده دویست

حزب فقط "شاه الله" - این خبر چه؟ شباهت و عده رهبر در جریان سفر به جنوب کشور در جریان انتخابات اخیر شوراها ندارد که از بیم راه یافتن ملی مذهبی ها به شوراها گفت اگر کسانی تأیید صلاحیت شده اند، باید تجدید نظر شود؟

۱- دیگر این که رئیس حزب مردم شکایت کرده بود که انتخابات مخدوش بود که ما شکست خوردیم. فرمودند ابد! هیچ وقت با این بی طرفی انتخابات انجام نشده است. بعد عرض کردم کاندید حزب ایران نوین در گرگان توده ای بود. فرمودند این را باید بررسی کنند و با اعتبارنامه اش مخالفت کنند، البته با دلایل.

مطبوعات - این سرنوشت غم انگیز مطبوعات در زمان شاه را باید اجازه داد یکباردیگر تکرار شود؟

۱- سر شام رفتیم. شاهنشاه از سر مقاله کیهان که به عراق نتاخته است، در قبال مزخرفاتی که عراقی ها راجع به شط العرب گفته اند عصبانی بودند. موضوع دانشگاه ها را مدتی مذاکره فرمودند که این روزها شلوغ و ناراحت است. هم چنین موضوع دیشب کیهان را که عرض کردم بیچاره مصباح زاده در تاریکی است، تقصیری ندارد. سردبیر "امیرطاهری" آن جا هم که دوست آن چنانی نخست وزیر است و خودش تعیین کرده و شاهنشاه هم که تأیید فرموده اید. مدتی خندیدیم!

۲- مخبر دیلی تلگراف سؤال کرد چرا به مردم آزادی بیان و قلم نمی دهید؟ من جواب دادم وقتی مردم آن چه خواسته اند بدست بیآورند بدست آورده اند(در نتیجه انقلاب شاه و ملت) دیگر می خواهند چه بگویند؟ اما به طوری از این جواب خودم خجل بودم که حدی نداشت، مثل جواب کشورهای کمونیستی بود. ولی چیز دیگری نمی توانستم بگویم. البته خودم عقیده ام اینست که با آن نوع آزادی های سیستم اروپا کار ما و کشورهای شرقی به سامان نمی رسد و این مطلب را همه جا گفته و می گویم.

۳- در مورد پرواز سلوی و الاحضرت همایونی روزنامه ها چیزی ننوشتند. به این جاکش ها بگو پرواز ولیعهد کشور حتی از خبر یک چاقو کشی هم کمتر است که هیچ نمی نویسد؟

۴- به منزل برگشتم. به محض ورود شاهنشاه تلفن فرمودند که ببین چه عکسی پرسوخته ها در روزنامه ها از من و هیوم چاپ کرده اند. مثل این که من دارم به هیوم تعظیم می کنم. باید پدر اینها را در بیآوری. من فوری مشغول تحقیق شدم. معلوم شد یک وقتی شاهنشاه امر فرموده بودند هنگام تقدیم استوارنامه سفرا، عکس هائی که سفرا را زیاد در حال تعظیم نشان میدهد چاپ نکنند. باری به هر صورت همه مسئولین را از سر دبیر روزنامه اطلاعات تا مسئول کانون خبرنگاران عکاس همه را گرفتم تا ببینم نتیجه تحقیقات بعد چه می شود.

۵- اعلیحضرت فرمودند روزنامه اطلاعات ارگان مصدقی ها وتوده ای ها شده، مثلا امروز از قول تاکسیران ها نوشته است که ما مثل سگ زحمت می کشیم و این شرکت تعاونی تمام عایدات را می خورد. مگر شرکت تعاونی مال کیست؟ آن هم مال خودشان است. بدبخت مسعودی گفتم که حق ندارد شرفیاب شود و بعد از این هم در کاخ علیا حضرت ملکه پهلوی دعوت نخواهد شد.

۷- گزارشاتی از شلوغی دانشکده کشاورزی کرج رسیده بود. به عرض رساندم شاهنشاه خیلی ناراحت شدند. چون اخیرا شلوغی یونان از دانشگاه ها آغاز شده بود. البته شاه استحکام عجیبی دارد، خدا حفظ کند. ولی از این که چرا دانشجویان وارد به پیشرفت های کشور نیستند خیلی عصبانی شدند. عرض کردم بد عمل می شود. مستقیم ارتباط با مردم و به خصوص دانشجویان نداریم. در محل هم برای مسائل جزئی بد عمل می شود. مثلا پلیس مداخله بی جا می کند چنان که در یکی امر درسی داخل دانشکده اصولا نمی بایست پلیس مداخله می کرد...

۸- آخر وقت شرفیاب شدم و چند دقیقه بیشتر نبود آن هم در باره گزارشی بود که راجع به وضع دانشگاه تهران داده بودم. اوامر فوری صادر فرمودند. گویا عده ای که می خواسته اند وارد دانشگاه شوند از طرف حزب ایران نوین بوده و می خواسته اند کج روها را تنبیه نمایند. شاهنشاه فرمودند توسط دفتر مخصوص ابلاغ کن از خارج خوب نیست اشخاصی را وارد دانشگاه بکنید. به علت نزدیکی شانزدهم آذر که بیست سال قبل توسط سپهبد بختیار فرماندار نظامی وقت چند نفر دانشجو در داخل دانشگاه کشته شدند این روز روز دانشجو اعلام شده و این بساط راه می افتد. البته از طرف کمونیست هاست و چاره ای هم ندارد، باید مواظبت کرد و سختگیری و بس.

۹- مقداری راجع به دانشگاه اوقات تلخی فرمودند که از دو جهت عصبانی هستم، یکی این که مثل این است که این دانشجویان حس وطن پرستی ندارند و دیگر این که چطور اولیای دانشگاه ها نمی توانند اخبار کاران را بشناسند؟ فرمودند خودت فوری جلسه با ساواک و مسئولین انتظامی تشکیل بده و در این زمینه گزارشی به من بدهید.

۱۱- یکشنبه ۱۵/۱۰/۵۳

۱۰- باز به کار دانشگاه برگشتم، نامه خصوصی نهانندی رئیس دانشگاه را دادم، ملاحظه فرمودند. فرمودند به نهانندی بگو خودم دستور دادم که افراد حزبی بیایند به دانشگاه هر کس هم فضولی کرد بزنند. (با عصبانیت زیاد). اما پیش از این تاریخ، شاه خود مخالف این گونه مداخلات بود.

این همان پیشرفت هایی است که شاه به آن می بالید و متعجب بود چرا دانشجویان به آن افتخار نمی کنند. سری به خوابگاه دانشجویان در امیرآباد امروز باید زد و درباره توسعه و بازسازی کشور در زمان هاشمی رفسنجانی سؤال کرد و سپس مقایسه:

۲۹-۱-۵۳

۱- ظهر برای نیم ساعتی جلسه هیات امنای خانه های فرهنگ روستائی را داشتیم و جای بسی تأسف من شد که وقتی جویا شدم در دهات چه قدر برق و آب آشامیدنی داریم، معلوم شد که یک در صد دهات ایران آب آشامیدنی تمیز دارند. البته چون در ایران قنات و چاه هست اشکال زیاد در این زمینه نیست ولی چهاردر صد دهات ایران برق دارند. خیلی عجیب است و جای تأسف. قطعا شنبه به شاه عرض می کنم که با این پیشرفت های کشور این ارقام غیر قابل قبول می باشند.

۱- فرمودند هزار دلار به ماهیانه ۱۰ هزار دلاری پادشاه افغانستان برای مخارج تحصیل بچه های او اضافه کن. همچنین ماهیانه ده هزار دلار به پادشاه یونان بده. بعد هم یک منزل برای پادشاه افغانستان در رم بخرید. همه این پول را از بودجه سری دولت بگیرید.

بذل و بخشش

۱- قدری راجع به وضع پادشاه یونان که دیروز در فراندوم شکست خورد صحبت شد. عرض کردم غلام فکر نمی کرد که این حدود هم رای بیاورد. در حدود ۳۰ درصد آرا چون نه تبلیغات کرد- یعنی نگذاشتند بکنند- و نه کمک امریکایی را داشت. فرمودند به هر حال الان فوری سیصد هزار دلار برایش بفرست که قدری خوشحال بشود

ستیز با شخصیت های ملی و نفرت از مصدق- این مواضع شاه همسوئی با چه کسان و چه سیاستی در جمهوری اسلامی کنونی دارد؟:

۵۲-۲-۱۲

۱- من عرض کردم شاید هم فراماسون بین المللی نیکسون را که داشت یک چهره بین المللی می شد دارد خرد می کند. کسی چه می داند؟ چون اساس فراماسونری خورد کردن شخصیت های ملی است. گرچه شاهنشاه تظاهر فرمودند که عرض مرا قبول ندارند ولی قدری فکر کردند. یعنی زیاد فکر کردند.

۲- صبح شرفیاب شدم. ابتدا تبریک سی و سومین سال سلطنت را عرض کردم. شاهنشاه فرمودند واقعا چند سالی که با بدبختی عظمی مواجه بودیم. عرض کردم واقعا گرفتاری های زمان جنگ غیر قابل تصور است. فرمودند نه! آن قدرها آن وقت مشکل نبود چون ما جز مقاومت منفی و پاسیو کاری نمیتوانستیم بکنیم. ولی زمان مصدق از بدترین دوران زندگی و سلطنت من است. این پدرسوخته پای جان من هم ایستاده بود. هر روز صبح خود را رفته می دیدم و ناچار فحش های جرابید را هم برای چاشنی کار باید بخوانم. پدرسوخته کریم پور شیرازی از اهانت به ناموس من هم خودداری نمی کرد.

دیکتاتور قوی و صالح- این همان دیکتاتوری مصلح و اوامر مطاع ولی امر نیست؟:

۱- سفیر امریکا می گفت شما خیلی شانس دارید که چنین شاهنشاهی دارید. من به او گفتم که در یک مهمانی سفیر و اتیکان که چند نفر از سفرای دیگر هم بودند، من گفتم که شما خیال نکنید من در تاریکی می رقصم. من می دانم که خدمتگذار یک دیکتاتور قوی هستم. ولی می دانم که نفع این دیکتاتور هزاران برابر ضرری است که به کشور ممکن است بزند.

۲- شاهنشاه فرمودند وقتی انسان منتظر آراء مردم نباشد) منظور انتخاب رئیس جمهور) هرچه مصلحت کشور است می تواند بگوید. عرض کردم همین طور است و اتفاقا در انگلیس هم یک مردی که اسمش از خاطر گرفته است در مجلس لردها گفته است بهتر است کشور ما هم به صورت حکومت فردی

۶- شاهنشاه خوشحال نبودند. معلوم شد مجله تایم امریکا هم مقاله بدتری از نیوزویک نوشته است، گو این که تمثال شاهنشاه پشت جلد است و البته اهمیت دارد، با وصف این مطلب آن بر طبق دلخواه شاهنشاه نیست، حق هم دارند چون پدرسوخته ها مخصوصا خرابکاری می کنند، مثلا از مالکیت کارگر در کارخانه ها و حق آنها در منافع کارخانه ها حرف نمی زند، در عوض می گوید ۴۰ درصد کل ثروت ایران در دست ۱۰ درصد جمعیت است. سابقا پدرسوخته ها می گفتند هزار فامیل حالا باز طبقه بورژوازی جدید را اختراع کرده اند.

۷- مجله نیوزویک امریکائی مقاله بسیار خوبی در باره شاهنشاه ایران نوشته، ولی گوشه هائی هم در مورد پلیس مخفی ما و غیره دارد. تمثال مبارک را هم پشت جلد گذاشته که البته مهم است. پرسیدم در جرائد منعکس شود؟ فرمودند بشود ولی به رسول پرویزی (حسین شریعتمداری وقت) بگو بعضی نکات آن را تخطئه نماید، بلکه شدیداً حمله کند و همزمان منعکس گردد.

سیاست خارجه- این دخالت و تمرکزی که علم در باره

سیاست خارجی کشور و شاه می نویسد، تداعی کننده وضع سیاست خارجی و وزارت خارجه در دولت خاتمی و سلطه دستگاه رهبری بر وزارت خارجه تحت عنوان تعیین سیاست های کلی نظام، تعیین نماینده ایران در سازمان ملل از طرف رهبر و تعیین وزیر خارجه توسط و یا با توصیه او نیست؟:

۱- دستوراتی فرمودند که به وزارت خارجه بگویم. فرمودند به وزارت خارجه گفته ام که هیچ مقامی غیر از خود من حق ندارد در کارهای وزارت خارجه مداخله بکند، حتی گفته ام برادر هویدا که نماینده ما در سازمان ملل است حق ندارد به نخست وزیر گزارش بدهد، حتی تلفن بکند. او را توییح کردم که چرا به برادرت گزارش های وزارت خارجه را می دهی؟

۲- به کاخ نیاوران رفتم. کسینجر رسیده و شرفیاب بود. من ماندم تا سیسکو با وزیر خارجه آمدند. شاهنشاه مقرر فرمودند کسینجر تنها شرفیاب باشد. من به جای وزیر خارجه خجالت کشیدم. با کسینجر سفیر امریکا هم بود ولی بقیه نبودند. من مکرر نوشته ام که الملک عقیم. کافر و گبر و یهود باید بدانند که در این ملک رئیس فقط یکی است، گو این که به وزیر خارجه بر بخورد!

۳- در مذاکرات شاهنشاه، کسینجر و سفیر امریکا "هلمز" رئیس سابق سیا شرفیاب بودند. دلم به حال عباس خلعتبری وزیر خارجه بدبخت خیلی سوخت. معنی عدم شرفیابی او یا هر کس دیگر از دولت این است که شاهنشاه به اینها اعتماد ندارند. یاللعجب از این معما. پریروز هم که اسم نخست وزیر را از لیست مدعوین سرشام خط زدند و فحشی هم به هر مز قریب رئیس تشریفات که چنین لیستی تهیه کرده بود دادند.

بذل و بخشش شاهانه- این بذل و بخشش هائی که شاه برای

شاهان مغزول و مامور می کرد، همان نیست که اکنون سالهاست در باره حزب الله و مجامع روحانی و روحانیون عراق و لبنان و افغانستان و... می شود و پول کشور از روی سر مجلس و بنام نهاد رهبری و حساب ویژه رهبر صرف باصطلاح پیشبرد اسلام ولایتی می شود؟:

۱- در مجلس هم هر وزیری حاضر می شود فقط تکیه کلامش این است که به عرض رسیده و تصویب شده است. دیگر شما غلط زیادی نکنید. تازه این را به اعضای حزب اکثریت می گویند، تکلیف اقلیت که معلوم است. با این صورت می خواهند حس احترام به کشور و علاقه به سرنوشت خود در مردم بوجود آورند. یاللعجب.

تملق دوستی

۱- سرشام رفتیم، مطلب مهمی نبود. صحبت از بچگی های شاهنشاه بود. گاهی احساس می کنم ممکن است از تملق راضی بشوند، آن هم از بس ما ایرانی ها واقعا عادت به تملق گفتن داریم، خواه ناخواه طرف هم بالاخره خوشش می آید و باور می کند.

شاه و روحانیت

۱- امشب مهمانی منزل مجید اعلم بود که شاهنشاه تشریف داشتند. من هم رفتم. آیت الله میلانی از مشهد تلفن کرد که به عرض شاهنشاه برسانم، آیت الله خوئی از بغداد محرمانه جویا شده که اگر از دست ظلم و تعدی عوامل بعثی عراق فرار کند به حمایت ایران می تواند امیدوار باشد و می تواند به ایران بیاید؟ فرمودند بگو البته می تواند بیاید. ما هیچ توقعی از ایشان نداریم و گذشته ها را هم فراموش می کنیم. (هنگام اصلاحات ارضی همه این آقایان عر و تیز زیاد کردند، منجمله خود میلانی که به جانی نرسید و من که نخست وزیر بودم سخت آنها را کوبیدم و شاهنشاه پشتیبانی بی سابقه فرمودند و مسئله آخوند برای همیشه در ایران تمام شد)

۲- باری، شرفیاب شدم. عرایض بیشتر جنبه وساطت داشت، یکی این که آیت الله خوانساری استدعا کرده بود این روحانیانی که گاهی به حبس می افتند به جای آن که طبق موازین قانونی یا امنیتی با آنها رفتار شود و باعث طولانی شدن توقف آنها در زندان گردد، چطور است ایشان وساطت بکنند و با تعهد آنها را آزاد نمایند (چون اخیرا یکی از اینها) احتمالا اشاره به آیت الله سعیدی است) که اتفاقا مرد فاسدی و بقول معروف مارکسیست اسلامی بود، در زندان مرد و باعث دردرس همه شد) شاهنشاه فرمودند هیچ بد نیست اگر مرتکب قتل و جنایت نشده باشند و صرفا برای مصالح امنیتی در حبس باشند، اگر آیت الله تعهد بکنند ما آنها را آزاد می کنیم، دشمنی که با آنها نیست. واقعا شاه سعه صدر دارد و با این قدرت عجیب کم آزار است..

احزاب در دوران شاه- همین سیاست اکنون با تبدیل موقوفه اسلامی به حزب رستاخیز و تلاش برای حذف حتی احزاب اسلامی دیگر دنبال نمی شود؟:

۱- صبح شرفیاب شدم. قبل از من به اندازه ده دقیقه نخست وزیر شرفیاب بود. من که شرفیاب شدم فرمودند به این مرد که عامری بگو در روزنامه حزب مردم گفته اید باید فرهنگی ها پاداش بگیرند. این خرابکار است. می خواهید معلمین را بشورانید؟ فرهنگی که در سال سه ماه تعطیل دارد این حرف ها در باره اش درست نیست. بگو شما را تنبیه می کنم. این چه مزخرفاتی است؟

۵۳/۱۲/۱۲

صالح اداره شود، شاید از این بلاتکلیفی و بدبختی رهائی یابیم. فرمودند عجب است! عرض کردم ولی روزنامه تایمز پدرش را در آورده، محال است در کشورهایی که طعم دموکراسی را چشیده اند چنین پیش آمدی بشود. فرمودند هرج و مرج ادامه یابد؟ عرض کردم هرج و مرج است و به حضيض ذلت و بدبختی هم خواهند افتاد ولی دست از آزادی بر نمی دارند. حالا ما شانس آورده ایم که شخصی مثل اعلیحضرت همایونی قدرت فائقه و مطلق است.

استقبال های شاهانه- تظاهراتی که اکنون سازمان تبلیغات اسلامی پشت همه آنهاست و رهبر در جریان استعفای آیت الله طاهری به شکوه و عظمت یکی از آنها در جریان سفر به اصفهان اشاره کرد جز اینست؟:

۵۲-۵-۸

۱- امروز در تهران از شاهنشاه استقبال بزرگی به عمل آمد. می گویند یک میلیون و نیم نفر شرکت کرده اند. احتیاج به این کارها نیست. اگر برای چشم داخلی هاست که اغلب می دانند به چه صورت این مردم را جمع آوری کرده اند و اگر برای خارجی است که خارج اعتنائی به آن ندارد. چنان که یقین دارم در هیچ جا منعکس نخواهد شد. جز در این گرمای تابستان باز هم مردم را ناراضی کردن نتیجه ای عاید نمی شود. فرار است تمام وکلا و سناتورها هم به فرودگاه بروند.

۲- امروز چند دقیقه قبل از جلسه در اتومبیل بین ویلا و کاخ در حضور شاهنشاه بودم. مردم به طور خیلی ساده سرراه نسبت به شاهنشاه اظهار احساسات می کردند. خیلی طبیعی و عالی بود. عرض کردم ملاحظه می فرمائید مردم کوچه و خیابان نسبت به شما چه می کنند؟ فرمودند خوب احساسات دارند، چه باید کرد؟

قضاوت شاهانه- این نوع قضاوت های شاهانه شبیه قضاوت آیت الله مشگینی برای اعدام آغاچری و یا احکام قتل و اعدام شورای فتوای قتل ها نیست؟:

۱- شرفیاب نشدم. به فرودگاه رفتم. وقتی شاهنشاه وارد شدند فرمودند باز هم خبرهای بسیار بد از بلوچستان دارم. ابلاغ کن خائنین اگر گیر افتادند فوری باید محاکمه شده و اعدام شوند.

قانون اساسی و شاه- این همان وضعی نیست که شورای نگهبان از آن دفاع می کند و یا فرامین رهبر از بالای سر مجلس و با نفی قانون اساسی تحت عنوان ابلاغ سیاست های کلی نظام به مجمع تشخیص مصلحت؟:

وصیت سیاسی شاهنشاه ۱-۹-۵۲

۱- اولین وظیفه قوای مسلح مملکت آماده بودن برای دفاع از تمامیت کشور است. بدون آن که اجازه دخالت در سیاست را به ارتش بدهیم و بدون این که خودش در سیاست دخالت بکند باید حافظ کلمه به کلمه قانون اساسی باشد. البته آن قانون اساسی که امروز من آن را اعمال می کنم.

مجلس- این آن سرنوشتی است که مجلس پنجم داشت و می خواهند برای مجلس هفتم رقم بزنند:

برای خاموش کردن صدای "پیک ایران" رادیوی حزب توده ایران در بلغارستان

۳- نتوانستم سواری بروم چون شاهنشاه فرمودند در کاخ باش. پس از آن که رئیس جمهور بلغارستان برود تو را ببینم. یک ساعتی بیشتر شرفیاب نخواهد بود. من دو ساعت تمام منتظر شدم زیرا شرفیابی این شخص سه ساعت و نیم طول کشید. بعد که تمام شد عرض کردم شاهنشاه خیلی خسته هستید. شاهنشاه فرمودند با آنها همه جور موافقت کردم. حتی حاضر شدم پول بدهم راههای خود را بسازند. چه عیب دارد در اردوی سوسیالیست ها هم یک طرفدار پروپا قرصی داشته باشیم؟ راجع به ربح پول هم موافقت کردم کمتر بدهند و به جای ۱۲ درصد ۱۱ درصد و او هم خیلی خوشحال رفت. (۵۳/۹/۱)

شاه: اینها کرم اند- وقتی رحیم صفوی در قم و در باره ملی مذهبی ها و اصلاح طلب ها گفت سنگی در چاه انداخته ایم تا مارها بیرون بیایند و سرکوب کنیم، همین مضمون سخنان شاه را تکرار نمی کرد؟ و حاصل مذاکرات و گفتگوهای شورای رهبر سپاه با رهبر را تکرار نمی کرد؟

۱- دیگر این که صحبت پلیتیکر های حراف منجمه امینی نخست وزیر اسبق شد که من عرض کردم الحق حالا هر وقت او را می بینم به شاهنشاه دعا می کند. شاهنشاه فکری فرمودند، بعد فرمودند تا باد و آشننگتن چه جور بوزد. نه تنها امینی بلکه خیلی ها باز اگر باد گرمی وزید مثل کرم های ته خلا به حرکت می افتند. این فرمایش شاه خیلی معنی ها دارد.

حقوق زن- این اندیشه و تفکر و تصمیم با کدام تصمیم جز همان مضمونی که در آخرین جلسه مجلس خبرگان تکرار شد قابل مقایسه است؟

۱- ماشاءالله به این روشن بینی! عرض کردم در کنفرانس حقوق زن که شاهنشاه روز ۱۴ دی ماه افتتاح می فرمایید گویا می خواهند بگویند حق زن و مرد در ارث مساوی است. این دیگر بر خلاف نص صریح قرآن است، شاهنشاه خیلی تامل فرمودند، بعد به من فرمودند ابلاغ کن هر کس چنین عنوانی بکند ولو خواهرم باشد او را حبس و تنبیه خواهم کرد. من نفس راحتی کشیدم.

همه باید "گه" می خوردند!

۱- سروته گزارشاتم را کوتاه کردم. عرض کردم یک قسمت پول زمین و الاحضرت ثریا را که در سرخه حصار ملی شده از دولت گرفتم ولی دولت به من می گوید بنویس که این پول را که هشت میلیون است دولت در اختیار دربار می گذارد و اسمی نبرید. فرمودند دولت غلط کرده همچون حرفی زده است. عرض کردم می گویند این طور بنویسید تا دولت گرفتار توقعات دیگران نشود. فرمودند **گه خورده**. همین طور بنویسید.

۲- عرض کردم نخست وزیر عرض می کند مسئله ساختمان بیمارستان شیعیان لبنان را اجازه فرمایید منصور قدر سفیر جدید ما که می رود مطالعه کرده نظر بدهد. فرمودند نخست وزیر **گه خورده** که می گوید روی امر من باید قدر برود مطالعه کند. بگویند فوری باید تصمیم بگیرید! این کار باید شروع بشود. (بقیه در ص ۱۶)

۲- صبح که شرفیاب شدم شاهنشاه را بسیار سرحال یافتم. مشغول امضای فرامینی بودند. نظر مرا از فرمایشات دیروز خواستند. عرض کردم شاهنشاه مثل همیشه یک شاهکار سیاسی بزرگ به کار بردند. امروز در شهر غلغله است و همه می خواهند به حزب شاه بپیوندند حتی پیرمردان سالخورده بازاری.

یکشنبه ۱۱/۲/۵۳- اعلام انحلال همه احزاب فرمایشی و تشکیل حزب سراسر رستاخیر.

آن استدلالی که علم در باره ضرورت انحلال احزاب و پیروز نشدن احزاب در انتخابات و بسته شدن دست شاه برای برکناری نخست وزیر می کند، همان دغدغه ای نیست که رئیس جمهور را انتخابی کرده تا احزاب را حذف کنند؟

۳- حساب او هم که فعلا دبیرکل است (رستاخیر) به نظر من به آخر رسید چون مسلم است وقتی در داخل این حزب بزرگ اجازه فراکسیون های مختلف چپ و راست با عقاید مختلف داده شود به آسانی در باره دبیرکل خودشان هم می توانند نظر بدهند. در صورتی که وقتی حری به نام اکثریت در مقابل اقلیتی انتخابات را برد، به هر طریقی ببرد دیگر عوض کردن آن توجیهی ندارد و شاهنشاه باید به یک صورتی خودشان و کشور را از این مخصه نجات می دادند.

دخالته در هر کاری

۱- ماشاءالله او امر عجیبی می فرمایند و جزئی و کلی دقیق. مثلا کارخانه سیمان چرا دود می کند و گرد و خاک می پراکند؟ ابلاغ کنید باید ظرف یک ماه فیلتر بگذارند. تکلیف بیمارستان بزرگ خراسان ظرف ۲۴ ساعت تعیین شود. قیمت قند و شکر و چغندر چه بشود و غیره و غیره.

جاه طلبی کور- این جاه طلبی و استدلال شبیه همان استدلال هائی نیست که رفسنجانی در نماز جمعه تهران و خطاب به امریکائی ها و حوادث عراق و افغانستان و لبنان می کند؟

۱- من پس از مراجعت روز یکشنبه ۳۰ رنم نوشهر، شرفیاب شدم و در همین زمینه ها صحبت کردم. آن وقت هنوز رژیم یونان متزلزل نشده بود. عرض کردم ملاحظه می فرمائید که امریکائی ها به چه پیسی افتاده اند؟ به خصوص که روس ها و انگلیس ها از رژیم قبرس طرفداری کرده اند. فرمودند هر وقت امریکائی ها به حرف من گوش نمی دهند به همین پیسی می افتند.

۲- بعد مذاکره بر سر ساده لوحی امریکائی ها پیش آمد. فرمودند احمق کنده به من می گفت آخرین شانس ایران دکتر امینی (نخست وزیر اسبق قیل از من) و آخرین شانس یونان کارمانلیس است. یعنی در حقیقت می خواست که ما نظر او را نسبت به امینی بدانیم. حالا ببین امینی چه غلطی کرد که اگر گذاشته بودم ادامه بدهد کشور را به ورشکستگی می کشاند.

(کارمانلیس میان سال های ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۳ نخست وزیر یونان بود. تلاش او برای اصلاح نظام سیاسی کشور و محدود ساختن اختیارات شاه همانند تجربه مصدق در ایران با مخالفت دربار و شکست روبرو شد، تا سرانجام نظام سلطنتی در یونان سقوط کرد.)

خط سوم

از رویای رهبر تا واقعیات چین

خط سومی که اغلب رهبر جمهوری اسلامی خود را شیفته آن نشان می دهد و در دیدارهای خصوصی با مشاورانش با توصیه به پیش گرفتن آن، سفر خویش به چین و مشاهدش را مثال می آورد چیست و آیا در جمهوری اسلامی مافیائی چنین روندی امکان پذیر است؟ البته طرفداران خط سوم عمدتاً به حوادث میدان "تیان مین" و سرکوب جنبش دانشجویی می اندیشند تا یک سیاست مستقل ملی، اما این را بر زبان نمی آورند. حال ببینیم در عرصه آماری و در مقایسه با فرار نسل جوان ایران از کشور، کم کردن سهمیه دانشجویان دختر در دانشگاه ها، ناممکن بودن بازگشت تحصیل کردگان و متخصصین ایرانی از خارج به داخل کشور و رفتن زیر بار انواع فشارهای مذهبی و اقتصادی در چین چه می گذرد. آیا در این کشور هم نیروهای بالنده ای نظیر حسین الله کرم و لباس شخصی ها و بسیج دانشجویی که در ایران متخصص چماق کشی و قمه زنی شده اند و یا آنها که محافل امنیتی به خارج اعزام کرده اند تا وظائف تروریستی و خبر چینی را در کنار مساجد برپا شده در سال های اخیر انجام دهند ابتکار عمل را در دست دارند؟ مبنای سیاست چین تجارت بجای صنعت است و عسگر اولادی ها در چین تصمیم می گیرند و شریعتمداری ها تائید و تبلیغ می کنند؟ و یا ریش و قیچی را برای قلع و قمع اصلاحات سیاسی در چین سپرده اند دست یک قاضی مرتضوی در آنجا؟

مطابق آماری رسمی دولت چین: ۱۸ هزار دانشجوی چینی که قبلاً برای تحصیل عازم کشورهای دیگر شده بودند در سال ۲۰۰۲ به این کشور بازگشتند. این رقم ۴۷ درصد افزایش را نسبت به سال ۲۰۰۱ نشان می دهد.

کارشناسان خارجی اعتقاد دارند بازگشت این تحصیل کردگان به کشور در توسعه بخش های تحقیقاتی و آموزش و پرورش چین نقش مهمی ایفاء خواهد کرد.

در حال حاضر، حدود ۸۱ درصد از محققین فرهنگستان علوم چین، ۵۴ درصد از پژوهشگران آکادمی علوم مهندسی، ۵۸ درصد از معلمان و اساتید ۴۵ ساله دانشجویان مقطع دکترا و ۵۱ درصد از مدیران مدارس و مراکز آموزش عالی چین را تحصیلکردگان خارج از کشور تشکیل می دهند.

وزارت آموزش و پرورش چین اعلام کرد: این کشور بیش از ۶۰ منطقه ویژه توسعه برای دانشجویان چینی که از خارج به کشور باز می گردند طراحی و تأسیس کرده است و حدود پنج هزار موسسه برتر در چین اکنون تحت مدیریت این قشر تحصیلکرده قرار دارد. تولید این موسسات در مجموع به بیش از یک میلیارد و ۲۰۰ میلیون دلار در سال می رسد. به گفته مسئولان وزارت آموزش و پرورش چین، بیش از ۵۸۰ هزار دانشجوی چینی بین سالهای ۱۹۷۸ تا ۲۰۰۲ به

خارج از کشور سفر کرده اند که تا کنون ۱۵۰ هزار نفر از آنان به کشور بازگشته اند. از میان ۴۳۰ هزار نفر که کماکان در خارج زندگی می کنند بسر می برند ۲۷۰ هزار تن در حال ادامه تحصیل هستند.

چین در سالهای اخیر با تشویق دولت های محلی و مرکزی و اتخاذ تدابیر حمایتی و تشویق کننده، از جمله تأسیس صندوق های پژوهش های ویژه تلاش کرده است تا دانشجویان این کشور را برای مشارکت در سازندگی کشور تشویق به بازگشت کند.

وزارت آموزش و پرورش چین در ژوئن سال جاری میلادی همچنین در صدد برپایی فعالیت هایی در راستای تشویق دانشجویان برای بازگشت به کشور است تا این تحصیلکردگان پس از بازگشت به چین مستقیماً در توسعه اقتصادی و پیشرفت اجتماعی کشور سهیم شوند.

نگاهی به کتاب خاطرات علم از ص ۱۱

۳- صبح شرفیاب شدم... عرض کردم فردا یکشنبه را که برای دادن جام آریامهر به کلوپ شاهنشاهی قرار است تشریق ببرید گارد عرض می کند که آنجا بلیت فروخته شده کنترلی نداریم و بهتر است شاهنشاه تشریف نبرند. فرمودند گار **گه خورده**. عرض کردم مسعودی (صاحب موسسه اطلاعات و نایب رئیس مجلس سنا) عرض می کند فردا به مناسبت عید فطر سفرای عرب انتظار دارند شاهنشاه اظهار مرحمتی به آنها بفرمایید. فرمودند مسعودی هم **گه خورده!**

۴- نخست وزیر قدغن کرده بود اخبار مربوط به مسافرت شهردار ژوهانسبورگ که به تهران می آید در رادیو گفته نشود. خبر به شاهنشاه رسیده امر فرمودند عینا ابلاغ کن: **نخست وزیر را چه به این فضولی ها؟** (گویا نخست وزیر محض خاطر سیاست نژادی آفریقای جنوبی و مغایرت آن با میل آفریقائی ها و اعراب این دستور را داده بود.

۵- عرض کردم با این فرمایشاتی که در خصوص استانداران که نباید جزء هیچ حزبی باشند فرمودید و هم چنین وزیر کشور نباید حزبی باشد، اینها می توانند خیلی استقاده کنند. فرمودند به همین مناسبت هم دیگر در انتخابات آینده به اقلیت هیچ کمی مثل سابق نخواهد شد تا ببینند چند مرده حلاجند؟ عرض کردم اگر زبان و قلم آنها باز باشد خیلی و اگر نباشد هیچ. فرمودند باید بدانند که **گه زیادی نباید بخورند**. عرض کردم پس هیچ گهی نخواهند شد. فرمودند معلوم است!

۶- نیک پی شهردار تهران عرض کرده بود نخست وزیر به من می گوید تو خسته شده ای، من کی گفتم خسته شده ام؟ فرمودند به او بگو **نخست وزیر گه خورده!** کارت را بکن.

۷- شاهنشاه مقداری اوقات تلخی با دکتر رام رئیس بانک عمران فرمودند که به او ابلاغ کنم. دلم سوخت چون او را نسبت به شاهنشاه مرد خدمتگزار می دانم. گویا راجع به یک شخص که باید مهندس مشاور بانک در طرح شهرسازی خورزین تهران شود (از اقوام علیا حضرت شهبانو) با آن که دو دفعه شاهنشاه فرموده اند بشود مخالفت کرده و دیروز هنگام شرفیابی به او فحش دادند. فرمودند باید بدانند که من دو دفعه امر نمی دهم.

